Kayhan 16 MAY 1989

کیهان صفحه ۱۷ مکرر

سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۶۸-
۱۰ شوال ۱۴۰۹- شماره ۱۳۶۱۴

پیرامون علل و زمینه‌هائی که به استعفا منجر شد

متن کامل نامه حجت‌الاسلام احمد خمینی به آیت‌الله منتظری

اشاره:

سرویس سیاسی:

حادثه ناگوار استعفای آیت‌الله منتظری از قائم‌مقامی رهبری اگر چه بدلیل موافقت حضرت امام با این استعفاء از سوی تمامی مردم مسلمان و پیرو خط امام پذیرفته و مطابق با مصالح عالی انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران قلمداد گردید، اما سئوالها و ابهامهایی که در این زمینه در اذهان بسیاری وجود دارد و بعضاً توسط بوقهای استکباری و عوامل نفوذی آنها در داخل دامن‌زده می‌شود، نمی‌توان بسادگی و بدون توضیح و تحلیل از کنار آنها گذشت.

این نکته اساسی باید برای جامعه و همه دست‌اندرکاران بخوبی روشن و مبرهن گردد که بقای آیت‌الله منتظری در منصب قائم‌مقامی رهبری با توجه به فاصله شدید بین مواضع اخیر ایشان و مواضع حضرت امام، خطری جدی و ویرانگر را متوجه اساس انقلاب و نظام اسلامی می‌کرد و این چیزی نبود که امام و هر کس که بر آن وقوف می‌یافت، می‌توانست از آن بگذرد و دستاوردهایی را که به بهایی عظیم و سنگین طی سالها و بلکه قرنها به دست آمده است به باد فنا بسپارد.

نامه حجت‌الاسلام سیداحمد خمینی فرزند حضرت امام که در جریان کامل و دقیق روند تغییر مواضع آیت‌الله منتظری از دو، سه سال پیش تاکنون بوده‌اند، می‌تواند تا حدود زیادی بیانگر نقاط کوری باشد که حضرت امام از صاحبنظران خواستند تا آنها را برای مردم روشن کنند. اگر چه به نظر می‌رسد موضوع استعفاء آیت‌الله منتظری همچنان نیاز به تحلیل و تبیین‌های بیشتری است که باید دلسوختگان امام و انقلاب بدان بپردازند و راه هرگونه تحریف را بر مغرضان و معاندا[illegible] سد کنند.

متن کامل نامه حجت‌الاسلام احمد خمینی ذیلاً از [illegible] می‌گذرد:

مقدمه

بسمه تعالی

نوشته‌ای که در پیش روی دارید اشاره‌ای است به علل و عوامل و ریشه‌های مسائلی که عدم توجه به آنها و نصایح مکرر حضرت امام موجب واقعه تلخ قائم مقام رهبری گردید.

گرچه نگارش این نامه برای کسی که عمری به جنابعالی عشق ورزیده است بسیار سخت و باور نکردنی است ولی فقط برای ادای دین خود به امامی که مظلوم است، و همچنین برای خدمت به مردم که مشتاقانه طالب حقیقتند، به چنین نوشته‌ای دست زده‌ام.

از آنجا که در ارسال این نوشته شتاب داشتم از فصل‌بندی و تنظیم و تبویب مطالب چشم پوشیدم. به همین جهت مطالب این نامه دسته‌بندی نشده است و در خیلی موارد تکراری است (که البته تکرار آنها را لازم می‌دانستم) این نوشته مواد خام این قضیه تلخ است و تحلیل در آن کمتر بچشم می‌خورد. امیدوارم نویسندگان و تحلیلگران در جای خود به آن بپردازند.

ملاک نوشته من رضایت حق است و روشن شدن حقیقت و قدر مسلم این است که پس از این نوشته حرف و حدیثها و تهمتها از طرف همان طیفی که در این نامه از آن سخن رفته است آسوده‌ام نگذارند ولی چه باک هر چه درباره من بگویند پذیرایم ولی ناسزا مطالب این نامه را تغییر نخواهد داد.

> ● آیا دیگر کسی حرفهای ضد انقلاب را باور میکند که حذف آقای منتظری تصفیه‌ای است از طرف جناحی از حکومت علیه جناحی دیگر؟
>
> ● من از شما خواهش میکنم کمی بیرون از دایره تفکرات آقا هادی و آقا مهدی فکر کنید که شما چه کسانی را از دست داده‌اید ودر عوض چه کسانی را جذب کرده‌اید؟

از آنجا که در متن وقایع انقلاب خصوصاً در جزءجزء ماجرای حضرتعالی و برخورد گرم و صمیمانه حضرت امام با شما و تلاش مخلصانه برای نجاتتان از چنگال توطئه‌گران و نفوذیها بودم فکر کردم اگر حقایق را باز گو نکنم به اسلام و انقلاب و امام و مردم خیانت کرده‌ام.

چه بسا نسل حاضر و آیندگان براساس ناآگاهی تصور کنند که جنابعالی را یک شبه وبدون مقدمه کنار گذاشته‌اند در حالیکه بهیچوجه این گونه نبوده است.

ذکر این نکته در بیان تلخی حادثه کافی است که حضرت امام روحی فداه پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند وبارها فرمودند که لحظه‌ای از آقای منتظری غافل نیستم ولی چه کنم که مصلحت نظام ایجاب می‌کرد که ایشان کنار بروند.

نامه من به شما تا اندازه‌ای حقیقت را روشن می‌کند و گمان نمی‌کنم کسی با مطالعه گوشه‌هایی از دهها نامه و سند به نتیجه‌ای غیر از آنچه من رسیده‌ام برسد.

سئوالی که ممکن است مطرح گردد این است که چرا نظام از اول چنین برخوردی ننمود و یا علم به یک سلسله ضعفها واشکالات سوء شخصیت و موقعیت شما گردید؟ باید در جواب گفت که امام بخاطر علاقه شدیدی که به جنابعالی داشتند همواره درصدد اصلاح وارشاد وحفظ ونگهداری ورهاندن شما از چنگال ضد انقلاب بوده‌اند که شاید از مسیر ابهام‌آمیز خود بر گردید ولکنها اخیراً حضرت امام به مسائلی برخورد کردند که دیگر درنگ را جایز ندانستند.

در خاتمه من تاکید می‌کنم که هرگز منظورم از این نامه این نیست که خدای ناکرده بگویم جنابعالی تفکر منافقین ولیبرالها را پذیرفته‌اید بلکه غرضم این است که ثابت شود جریان توطئه‌گر طیف مهدی هاشمی با القائات خود، شما را وادار به مواضعی کرده‌اند که بعضی از گفته‌های شما چیزی جز خواست دشمنان قسم خورده انقلاب واسلام نبود.

تذکر این نکته بجاست که نامه‌های شما به حضرت امام حاوی مسائل بسیار مفیدی هم هست که از روی درد ورنج ودفاع از انقلاب واسلام نگاشته شده است این بعد قضیه هرگز نادیده گرفته نشده ونمی‌شود، ولی این نوشته بر آن نیست که خدمات حضرتتان را ترسیم کند که خدمات شما خود کتاب مفصلی خواهد شد وهیچ کس زحمات وشب‌زنده‌داریهایتان را فراموش نمی‌کند و رهبر انقلاب و همه دوستداران انقلاب از این موضوع درشگفتند که چرا شما یک مرتبه از آن مواضع به این موضعگیریها رسیدید.

این نوشته بر آن است تا نشان دهد برای عدم تحقق آنچه که شد چه زحماتی کشیده شده است و ریشه آنچه که نمی‌بایست میشد چیست.

ارادتمند قدیمی
احمد خمینی
۶۸/۲/۲

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت آیت الله آقای منتظری دامت افاضاته

باعرض سلام ودعا برای سلامتی جنابعالی.

مدت مدیدی بود تصمیم داشتم مسائلی را خدمتتان عرض کنم نه وقتم اجازه می‌داد ونه حال وذهنیت جنابعالی را مساعد برای تحلیل واقعیات می‌دانستم. ولی واقعیات تلخ‌تر از زهری که اتفاق افتاد، زمینه را فراهم ساخت ومن نیز احساس تکلیف بیشتر می‌کنم وبا اجازه شما بدون مقدمه وتعارفات معمول به سراغ اصل مطلب می‌روم که مقصر در این واقعه کیست؟

شما راجع به هر کسی که بگویید باشما میانه‌ای نداشته است، درباره من چنین چیزی نمی‌توانید بگویید چرا که از وقتی که خودم را شناختم مرید ومروج شما بودم، اگر شما همیشه امام را ترویج می‌کردید من هم همیشه بعد از امام شما را ترویج می‌نمودم اگر ترویج شما از امام به عنوان یک مجتهد مسلم پر فایده بود، ترویج من هم به عنوان فرزند امام از شما موثر بود. در سال ۵۸ من قائم مقامی رهبری شما را به خیال این که رضای خدا در آن است عنوان نمودم.

حضرت آیت الله

باور نمی‌کردم روزی بیاید که ناچار باشم نامه‌ای تلخ خدمتتان بنویسم، ولی از آنجایی که هنوز مانند سال ۵۸ برعقیده خود پابرجایم که امام مظلوم است، لازم دیدم با چند جمله‌ای در مورد شما ومواضع غلط جنابعالی را خسته کنم.

امروز که این نامه را برای شما می‌نویسم قلبم آرام ومطمئن است که وظیفه دوستی وارادت وصداقت را تا آنجا که در توان داشتم انجام داده‌ام. واز آنجا که هر روز احتمال می‌دادم بواسطه برخوردها و مواضع شما این حادثه اتفاق بیافتد صریحاً و بصراحت به آقایان هادی هاشمی و اطرافیان حضرتعالی گفتم که اگر قضایا بهمین شکل ادامه پیدا کند علی‌الظاهر امام تحمل نخواهند کرد و مصلحت نظام را بر همه چیز وهمه کس مقدم می‌دارند. و همین پیغام را بشما دادم ولی هیچ گونه فایده‌ای نکرد. و من مطمئنم که آقای هادی هاشمی به این نتیجه رسیده بود که اسلام و نظام چاره‌ای ندارند جز اینکه دنبال آقای منتظری بروند و چرا آقای منتظری آنچه را که مایل است نگوید؟ پس باید بگوید و امام هم باید قبول کند، که این مرحله را از لابلای چندساعت بحث با او درآوردم.

من برای این که این حادثه پیش نیاید بارها فقط و فقط برای دیدن آقاهادی به قم آمدم و با او در تمام زمینه‌ها بخصوص این قضیه تلخ صحبت کردم و باز گفتم و به او گفتم که این کار من صرفاً برای دوستی و علاقه به آقا است. یک مرتبه فکر نکنید از موضع ضعف است. او می‌گفت می‌دانم ولی من می‌فهمیدم که این گونه فکر نمی‌کرد و معتقد بود ما از روی احتیاج این گونه برخورد می‌کنیم چرا که حضرتعالی را نمی‌شود کنار گذاشت پس چرا ما (طیف آقامهدی‌ها) از همان آقای منتظری مسائل خودمان را حل نکنیم؟

حضرت آیت‌الله

من به آقای هادی هاشمی در یکی از ملاقاتهای چندساعته‌ام گفتم که آقای منتظری مانند طرف حساب می‌مانند و امام طرف دیگرند اگر به هم بخورد ایشان ضرر می‌کنند. به ایشان بگویید امام نشان داده است که در کنار مصلحت نظام و اسلام از هیچ چیزی نمی‌گذرند ولی متاسفانه بعداً که از ایشان پرسیدم که به آقای منتظری گفتی؟ گفت نه مطلب تند بود به ایشان گفتم به آقای منتظری بگویید این حرف درستی نیست که تمام حرفهای مرا باید رادیو تلویزیون بگذارد و یا من فریاد می‌کشم که سانسور است.

گفتم حرفهای ایشان به ضرر خودشان است. در آینده صحبتهای ایشان را کنار صحبتهای امام می‌گذارند و به عنوان مخالف امام نمی‌گذارند ایشان پا بگیرد.

حضرت آیت‌الله منتظری

قبل از انقلاب همه غیر از امام از منافقین دفاع می‌کردند (دفاع از سازمانی که مبارزه می‌کرد مسئله‌ای نبود). نامه شما و آقای طالقانی و آقای مطهری در دفاع از منافقین به حضرت امام و پشتیبانی تمامی دست‌اندرکاران مبارزه از آنان چیزی نیست که مخفی باشد. درسفری که قصد داشتم نجف خدمت امام برسم بایکی از دوستان ملاقات کردم، ایشان به من گفت به امام بگویید تایید از مجاهدین را هرچه سریعتر انجام دهند که دیر می‌شود و عقب می‌مانید. خدمت امام مطلب را عرض کردم، امام فرمودند: «آقایان منتظری و طالقانی و مطهری هم مرا تشویق به دفاع از آنان کردند ولی شماها متوجه نیستید، اینها شماها را بازی داده‌اند اینها به اسلام معتقد نیستند، دوستان خارج کشور هم در این مورد به من فشار آورده‌اند ولی آنها هم سرشان کلاه رفته است».

بعد از انقلاب من مانند امروز شما، فکر می‌کردم که می‌شود منافقین و لیبرالها و سایر گروههایی که درمبارزه دخالت داشتند را جلب نمود، به آنها نزدیک شدم، من بارها به مرحوم شهید والامقام دکتر بهشتی و آقایان هاشمی و خامنه‌ای می‌گفتم اگر شما به مسئله‌ای رسیده‌اید من به آن عمل می‌کنم ولی معتقدم که این گروهها را می‌شود جلب کرد. دیری نپائید که دیدم این گروهها سرم کلاه گذاشته‌اند.

شبی تاصبح فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که من غیراز آقایان بهشتی و هاشمی و خامنه‌ای و افرادی که در این ردیف می‌باشند هستم. آنها خود با طیبه فرق می‌کنند ولی من فرقم با اینها این است که تنها فرزند امام هستم و تنها به خاطر فرزند امام بودن است که مورد علاقه دوستان و بعضی از مردم هستم، تصمیم گرفتم این مسئله را بنویسم و هیچ کاری که برخلاف میل رهبری و دوستان مورد اعتماد رهبری است انجام ندهم و این مطلب را نوشتم و روزنامه‌ها هم منعکس کردند. همیشه از خداوند خواسته‌ام تا در موضعی که باید باشم قرارم دهد، و هیچ‌گاه ادعایی بیش از آنچه هستم نداشته باشم. از قبیل من هزاران طلبه خوب درحوزه‌ها مشغول درس و بحثند که تنها فرقشان با من در این است که فرزند امام نیستند. اکنون تمامی دوستان مخلص شما از جنابعالی میخواهند تا از مواضعتان که نتیجه القائات شیطانی بوده است عدول نمائید. مسلم است که این کار شهامت می‌خواهد.

به ایشان گفتم که امروزه افراد اهل تقلید و روحانیون، یا مقلد امام هستند و یا مقلد غیرامام هستند، آنها که مقلد دیگر مراجع بزرگوار اسلامند با بودن امام حاضر نشدند از حضرت امام تقلید کنند چه رسد به شما، از طرفی دیگر، روشن است که اگر مرجعشان بعد از امام فوت کند طرز تفکرشان بگونه‌ایست که جذب افراد غیر از شما می‌شوند و اگر قبل از امام مرجعشان فوت کند، عقیده من بسیاری از آنان مقلد امام نخواهند شد آن دسته هم که مقلد امام بشوند مسلماً مقلد شما نمی‌شوند. اما مقلدین امام بر سه گونه‌اند: یا با شما دشمنند یا با شما دوستند و یا بیطرفند.

آنها که مقلد امام هستند و با شما دشمنند می‌دانید تعدادشان کم نیست مسئله شهید جاوید، مسئله قذف که مسئله مهدی هاشمی و از این قبیل مسائل که در حوزه آنها حساسیت است کم نیست و درست روی همین زمینه بود که ما اصرار داشتیم آقای شیخ نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی (مولف کتاب شهید جاوید) در حسینیه جنابعالی سخنرانی نکنند و متاسفانه شما زیربار نمی‌رفتید حتی روحانیونی هستند که با انقلاب نه تنها میانه‌ای ندارند که مخالف هم هستند، ولی امام را قبول دارند چرا که مرجعیت را خصیصه‌ای می‌دانند دارای ولایت محکم ولی با شما مخالف هستند چرا که به خلاف شما را فردی می‌دانند ضد ولایت. روحانیون اصفهان را درنظر آورید اصفهانی که شهر شماست ببینید چه تعداد از روحانیون سرشناسی هستند که با شما میانه خوبی ندارند و یا دشمنند، حال دشمنی بر سر چیست؟ و در شهرهای دیگر وضع چگونه است. که مسلماً بهتر از اصفهان نباید باشد.

> ● حضرت آیت‌الله منتظری!
>
> آیا مجاهدین خلق با منطق ۷۲ تن از یاران با وفای امام، شهدای محراب، رئیس جمهور و نخست‌وزیر را کشتند؟ آیا مجاهدین خلق با منطق با صدام همکاری کرده و بچه‌های حزب‌الله را در جبهه‌های جنگ کشتند؟ آیا ...؟

این افراد بعد از امام که با شما دوست نمی‌شوند، بلکه جرات پیدا می‌کنند و نقاط ضعف شما را بزرگ می‌کنند و علناً با شما دشمنی خواهند کرد. آن وقت است که می‌گویند امام با لیبرالها بد بود آقای منتظری خوب، امام با منافقین بد بود آقای منتظری خوب. امام بچه‌های اطلاعات را که جانشان را کف دستشان گذاشته‌اند سربازان امام زمان (علیه‌السلام) می‌دانستند. آقای منتظری آنها را از ساواکیهای شاه بدتر میدانست و مدرکشان غلط جنابعالی خواهد بود. چرا که امروز اطرافیان شما خواسته‌اند تا شما ژست آزادیخواهی بگیرید.

اما آنانی که مقلد امام هستند و بی‌طرفند ممکن است بعد از امام بعضی از آنان از شما تقلید کنند ولی از آنجایی که بدون انگیزه هستند علی‌الظاهر بیشتر آنها از علما تقلید نمی‌کنند. از آن گذشته این عده اهل این که خود را به آب و آتش بزنند نیستند و از آنجا که شما زمینهٔ امام را ندارید و دشمن زیاد دارید به محض احساس خطر از شما می‌برند و روی این دسته هم نمی‌توانید سرمایه‌گذاری کنید چرا که شما اهل مبارزه‌اید و افرادی را می‌خواهید که اهل به آب و آتش‌زدن خود باشند و این افراد بیشتر جذب روحانیونی می‌شوند که به آنان القاء کرده‌اند که با مقداری پول باغ بهشت را می‌توان خرید، جذب آنهایی می‌شوند که به قول خودشان هم دنیا را داشته باشند هم آخرت را، جذب روحانیونی می‌شوند که در نجف و قم بر سر اسلام آن آوردند که شرم از بازگو کردن آن دارم، جذب کسانی می‌شوند که با کمال پررویی و بی‌تقوایی شما را وهابی می‌دانند.

اما آن دسته از مقلدین امام که دوستدار شمایند، بعد از امام یا از شما تقلید می‌کنند و یا از غیرشما. و این از آنجا نشأت می‌گیرد که در زمان امام دوستیشان با شما یا بخاطر خدمتهای ارزنده شما به اسلام و امام است و یا به خاطر خودتان است. دوستداران شما که روحانیون خوب و مردم و طلبه‌های مخلص انقلابیند و سختیها و مرارتها کشیده‌اند نزدیک به تمام آنان هرگز حاضر نیستند امام و اهداف امام را رها کنند و شما را بگیرند.

یعنی شما را بخاطر امام دوست دارند. منظورم این است که اگر روزی امام بفرمایند به شما کاری نداشته باشند این افراد دور شما نخواهند آمد. امام را رهبر انقلاب می‌دانند، با انقلاب او بزرگ شده‌اند وارزشهای متعالی را در او خلاصه می‌بینند و شما را هم بخاطر این که در خط امام می‌باشید و امام را ترویج کرده‌اید و در راه انقلاب اسلامی امام صدمه دیده‌اید دوست دارند و اگر شما روی دوستی امام تا آخر تکیه می‌کردید آنها شما را هم قبول داشتند، چرا که شما را بعد از امام مجتهدی می‌دانند که می‌شود در کنارتان با آمریکا و شوروی جنگید ولی اگر شما از امام فاصله بگیرید وحتی اگر امام روزی به شما اخم کنند آنها نیز بی درنگ بشما اخم می‌کنند وحاضر نیستند شمای بدون حب امام را تحمل کنند.

اما یک دسته از مقلدین امام هستند که شما را منهای امام دوست دارند و شما را رها نمی‌کنند، خود قضاوت بفرمایید که این دسته چه تعدادی را تشکیل می‌دهند آیا با این دسته می‌توانید بمبارزات خود ادامه دهید با خواه ناخواه جذب آنها میشوید و آنها هرگونه که مایل باشند شما را هدایت می‌کنند؟ متاسفانه شما امروز این گونه کشانده‌اید یعنی مقلدین سایر حضرات آیات مراجع بزرگوار را ملزمند نه دوستان امام را، که بدون امام شده‌اید، مانده‌اید تنها با تعدادی افراد ناباب که اگر دقیق عمل نکنید رفته‌اید.

از آنجا که در شما صفا و پاکی را سراغ دارم معتقدم خداوند شما را هدایت وحفظ می‌کند واز امام انشاءالله فاصله نمی‌گیرید و دوباره دوستان خوب قدیم خود را جذب خواهید کرد که انشاءالله این گونه بشود. البته این درصورتی است که یکی دوسال دست به هیچ کار غیرمسئولی نزنید و کاملاً درخط امام باشید و از لیبرالها و منافقین فاصله بگیرید و از آخوندهای مرتجعی که تا دیروز وهابیتان می‌دانستند و احتمالاً امروز از غلاة امیرالمؤمنین ونیز از افرادی که تا دیروز سبکسرتان می‌خواندند ولی امروز مبارزی خستگی ناپذیر، جداً جدا شوید، من قبلاً تنها خطر شما را منافقین و لیبرالهای بی‌دین و مرفهین بی‌درد می‌دانستم من علاوه بر آنها خطر را در آخوندهای بدجنس متحجری می‌دانم که در نجف امام را متهم به تارک‌الصلوة بودن کردند و پانزده سال خون به دل اسلام کردند.

و متاثر از القائات مهدی هاشمی و آقاهادی هاشمی عمل می‌کردید.

مهدی هاشمی در صفحه ۲۰ جلد اول پرونده خود آورده است:

سند شماره ۲

«... از یکسال قبل از بازداشتم رفت و آمد مسئولین محترم جمهوری اسلامی خدمت آقا شروع شد و همه آنان نسبت به سوابق من قبل از انقلاب و نقاط ضعف بعداز انقلاب خدمت آقا صحبتهائی را مطرح می‌ساختند، ازقبیل رابطه با ساواک، جمع کردن نیروهای تندرو، داشتن اسلحه و مهمات، جریان آقای شمس آبادی و... این روند چندین ماه طول انجامید وحضرت آیت‌الله منتظری همچنان در مقابل صحبتهای آنان مقاومت می‌کردند من از اخبار رفت وآمدها توسط اخوی که در جلسات آنان حضور داشت مطلع می‌شدم وسعی نمودم با نوشتن گزارشاتی خدمت آقا تحلیلهای غلط اتهاماتی را در جهت جلب نظر ایشان به خودم وانتقاد از مسئولین کشوری

خوزستان جمع باشد.

بگذارید به مطلب دیگری بپردازم و در زمینه مسایل ومهدی هاشمی‌ها و گرفتاریهائی که مربوط به ایشان می‌شود مطالبی بگویم.

قبل از بحث در مورد نامه‌های جنابعالی به امام و بررسی نامه‌ها و نوارها و مصاحبات آقای مهدی هاشمی، نظر شما را به قسمتی از پیام امام خطاب به مجلس خبرگان که تیرماه سال ۶۲ صادر گردید جلب می‌کنم. این پیام بیش از سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی است. گویی فقط برای شما نوشته‌اند و گویی تنها کسی که گوش به آن نداده است شمایید. توجه بفرمایید:

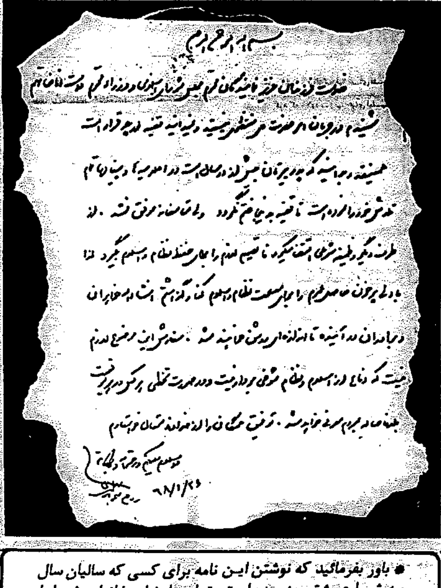

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرات [illegible] نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و وزرای محترم دامت افاضاتهم

شنیده‌ام در جریان امر حضرت آقای منتظری نشسته‌اید و [illegible] قرار است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] توفیق همگان را از خداوند [illegible]

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
۶۸/۱/۲۶
روح الله الموسوی [illegible]

> ● باور بفرمائید که نوشتن این نامه برای کسی که سالیان سال به شما عشق ورزیده است وتمامی اعضای خانواده شما را چون خانواده خویش دوست می‌داشته است بسیار تلخ وناگوار است.

سند شماره ۱

«باید بدانند که تبه کاران و جنایتپیشگان بیش از هر کس چشم طمع به شما دوخته‌اند و با اشخاص منحرف نفوذی در بیوت شما با چهره‌های صددرصد اسلامی و انقلابی ممکن است خدای نخواسته فاجعه به بار آورند و با یک عمل انحرافی نظام را به انحراف کشانند و با دست شما به اسلام و جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله الله در انتخاب اصحاب خود الله الله در تعجیل تصمیم‌گیری خصوصاً در امور مهمه و باید بدانید و می‌دانید که انسان از اشتباه و خطا مأمون نیست. به مجرد احراز اشتباه و خطا، از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص، و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید وجانب احتیاط را مراعات نمائید»

گویی امام ۵ سال بعد را می‌خوانده است و کانون خطر را دقیقاً از ۵ سال قبل نشانه رفته است. آیا خدا را خوش می‌آید شما گوش به حرف چنین مرد زیرک و باهوشی ندهید؟

اما پرداختن به اعترافات مهدی هاشمی و نامه‌های جنابعالی به امام که بیش از دوسال است دل امام را خون کرده است و امام بنا به مصلحت اسلام و نظام با خاری درچشم و استخوانی در گلو صبر کرده است را به امید خدا شروع می‌کنم.

قدر مسلم این است که شما درجریان حساسیت مردم و مسئولین روی قضیه مهدی هاشمی بودید و با وجود قرار گرفتن در مظان تهمت وعلیرغم هشدارها و تذکرات دوستانه همه ما بخصوص حضرت امام مسئله او را جدی نمی‌دانستید واین کشفنا این بدگوئیها حسد آنان وناراحتی ایشان از من است را القاء کنم تا بلکه نظر حمایت معظم‌له از خود را تقویت کرده باشم اخوی نیز سهم موثری داشت ولو نیز همین تحلیلها را حضوراً با آقا مطرح می‌ساخت.»

این مسئله نشان می‌دهد که امام از یک سال قبل از دستگیری مهدی هاشمی تلاش می‌فرمودند که شما را از این چاهی که برایتان کنده بودند نجات دهند ولی متاسفانه شما به دفاع از مهدی هاشمی آن قدر اصرار ورزیدید که حضرت امام برای شما نامه‌ای بسیار خوب ومحترمانه ودرعین حال هشدار دهنده از خطری که از ناحیه مهدی هاشمی شما را تهدید می‌کرد نوشتند که متن دستخط مبارک حضرت امام ضمیمه است.

سند شماره ۳

بسم‌الله الرحمن الرحیم

حضرت حجة‌الاسلام والمسلمین فقیه عالیقدر آقای منتظری دامت ایام برکاته

پس از اهداء سلام وتحیت، علاقه اینجانب به جنابعالی برخودتان روشن‌تر از دیگران است به حسب العهد طول آشنایی صمیمانه و منزلت از نزدیک مقام ارجمند علمی و عملی شما، مجاهدت با ستمگران وقلدران و رنجهای فراموش نشدنی جنابعالی در سالهای طولانی برای اعتلای اسلام و قداست و وجاهت و وارستگی که نظیر آن جامعه و بالاتر حیثیت بلند پایه‌ای که دنباله این امور به خواست خداوند تعالی برای شما فعلاً حاصل است و احتیاج مبرمی که جمهوری اسلامی و اسلام به مثل جنابعالی دارد انگیزه علاقه مبرم است. لهذا این حیثیت مقدس باید از هرجهت محفوظ و مصون باشد حفظ این حیثیت به جهات عدیده بر شما و همه ما واجب و احتمال خدشه‌دار شدن آن نیز منجر است برای اهمیت بسیار آن. با این مقدمه باید عرض کنم این حیثیت واجب‌المراعات به احتمال قوی بلکه ظن نزدیک به قطع در معرض خطر است خصوصاً با داشتن مخالفین موثر در حوزه قم که ممکن است دنبال بهانه‌ای باشند.

این خطر بسیار مهم از ناحیه انتساب آقای سیدمهدی هاشمی است به شما من نمی‌خواهم بگویم که ایشان حقیقة مرتکب چیزهایی شدند بلکه می‌خواهم عرض کنم ایشان متهم به جنایات بسیار ازقبیل قتل مباشرة یا تسبیباً و امثال آن می‌باشند و چنین شخصی ولو عمری [illegible] ارتباطش موجب شکستن قداست مقام جنابعالی است که بر همه حفظش واجب موکد است. آنچه مسلم است و در آن پافشاری لازم رسیدگی به وضعیت و موارد اتهام اوست؛ رسیدگی به خانه تیمی و انباشتن اسلحه آن هم با پول ملت به اسم کمک بسازمانهای به اصطلاح آزادی‌بخش. اصولاً یک همچو اعمالی بدون دخالت دولت جرم است و ایشان صلاحیت این امر را ولو واقعاً برای این سازمانها باشد، ندارد و دخالت در حکومت است. جواب به این امر قطعی است و آنچه از شما می‌خواهم در رتبه اول پیشنهاد مستقیم شما به دخالت وزارت اطلاعات و رسیدگی به این امر است و اگر برای شما محذور دارد به طوری که تکلیف شرعی از شما ساقط است، سکوت است حتی در محافل خصوصی دفاع از یک همچو شخصی که خطر برای حیثیت شما است و احتمال [illegible] خونریزی بی‌گناهان است [illegible]. باید تمام فعالیتها که به اسم کمک به سازمانهای به اصطلاح آزادی‌بخش است قطع شود و تمام کسانی که در این امور دخالت داشته‌اند محاکمه شوند و آنچه مسلم است و مایه تاسف حسن ظن جنابعالی به اعمال و اقوال و گفته‌ها و نوشته‌ها است که به مجرد وصول، شما ترتیب اثر می‌دهید و درمجمع عمومی صحبت می‌کنید و به قوه قضائیه و غیره سفارش می‌دهید. و من از شما که دوست صمیمی سابق و حال من هستید و مورد علاقه ملت تقاضا می‌کنم که با اشخاص صالح آشنا به امور کشور مشورت نمایید، پس از آن ترتیب اثر بدهید تا خدای نخواسته لطمه به حیثیت شما که برگشت به حیثیت جمهوری است نخورد. آزادی به رویه چند صد نفر منافق به دستور هیئتی که با رقت قلب وحسن ظنشان واقع شد آمار انفجارها و ترورها و دزدیها را بالا برده است. ترحم بر پلنگ تیزدندان ستمکاری بود بر گوسفندان.

من تأکید می‌کنم که شما دامن خود را از ارتباط با سیدمهدی پاک کنید که این راه بهتر است والا هیچ عکس‌العملی در رسیدگی به امر او از خود نشان ندهید که رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام، حتمی است. سلامت و توفیق جنابعالی را خواستارم.

۱۲ مهرماه ۶۵ روح‌الله الموسوی الخمینی

مهدی هاشمی در بازجوئی خود (صفحه ۲۳) نوشته است:

سند شماره ٤

«روز آخری که قصد داشتم خود را به وزارت اطلاعات معرفی کنم آقا مرا احضار فرمودند و گفتند حضرت امام نامه‌ای برای من نوشته‌اند و قسمتی از آن را که درباره من بود خواندند بعداً اضافه کردند که من هم یک نامه برای امام نوشتم و آن قسمتی که درباره من بود را برایم خواندند بعداً گفتند: «امام با نامه خودشان خواب را از چشم من گرفته‌اند من هم نامه‌ای نوشتم که خواب را از چشم امام بگیرد.»

حضرت آقای منتظری، نامه امام را آوردم تا همه توجه کنند که کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ نامه‌ای به این خوبی که سراپا از شما تجلیل است و کاملاً پدرانه و دلسوزانه چرا خواب را از شما گرفته است این مطلب را شما شفاهاً هم بمن گفتید که من هم نامه‌ای نوشتم تا خواب را از چشم آقا بگیرم. نمی‌دانید کجای نامه خواب را از چشم شما گرفته است؟ تنها آن جایی که امام فرموده‌اند رسیدگی به امر جنایات مورد اتهام حتمی است.

حال قسمتهایی از نامه شما در جواب این نامه خوب امام را می‌آورم و درباره‌اش چند کلمه‌ای می‌نویسم. البته نامه ۹ صفحه‌ای شما که در تاریخ ۶۵/۷/۱۷ نوشته‌اید موجب تعجب شد، یکی از آن جهت که چرا در برابر امام مسلمین که استاد شما هم بوده‌اند اینقدر تند و گستاخانه حرف زده‌اید، و دیگر از سادگی شما. که بعداً معلوم خواهد شد. دراین نامه که ۵ روز بعد از نامه حضرت امام نوشته‌اید در دفاع از نوع برخورد تند خود با مسئولین آورده‌اید:

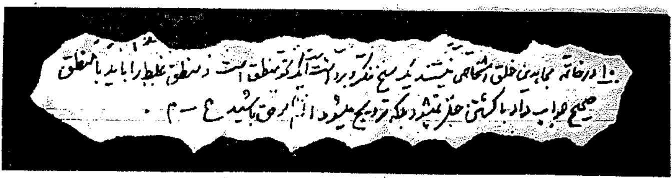

۱- در خاتمه مجاهدین خلق اشخاصی نیستند که [illegible] فکر و برداشت آنها که منطق است [illegible] منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد با کشتن حل نمیشود بلکه ترویج میشود [illegible]

سند شماره ۵

«می‌گویند اگر این صحبتها نبود (یعنی صحبتهای علیه مسئولین) معلوم نبود چه میشد. و عکس‌العمل مردم در برابر کجیها و بی‌عدالتیها که می‌بینند چه بود.»

راستی حضرت آیت‌الله چه کسانی به شما می‌گفتند اگر این صحبتها نبود مردم ممکن بود علیه بی‌عدالتیها قیام می‌کردند؟ آیا غیر از مهدی هاشمی و طیفش افراد دیگری بودند؟

مهدی هاشمی در صفحه ۲۷ پرونده خود می‌نویسد:

سند شماره ٦

«خلاصه کلام این که آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و اعتماد مطلق بیت ایشان را کسب کرده بودم انتقام بی‌مهریها و کملطفیهایی که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم. دراین رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت‌زدن، جوسازی، ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم.»

حال متوجه شدید که چه کسی به شما می‌گفت اگر حمله به مسئولین نشود مردم از بی‌عدالتیهایی که می‌بینند علیه نظام قیام می‌کنند؟

سند شماره ۷

درهمین نامه ۶۵/۷/۱۷ آمده است «افراد نهضتها می‌آیند تا [illegible] امام خمینی بیعت کنند غافل از این که اصلاً امام خمینی نهضتهای اسلامی را جرم می‌دانند.»

مهدی هاشمی درصفحه ۱۷ پرونده خود می‌نویسد:

سند شماره ۸

«از زمانی که واحد نهضتها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری براساس همان شرح صدری که دارند برای تقویت روحی اینجانب نمایندگی درنهضتها را به من محول کردند و همین امر موجب شد که من روابطم باایشان و بیت معظم‌له بیشتر گردد.»

متوجه شدید که امام بسازمانهایی که آقای مهدی درراسش باشد مخالف است و دستور می‌دهند واحد نهضتها منحل شود تا صورتی دیگر تشکیل گردد ولی حضرتعالی دوباره بدون توجه به این مسئله ایشان را به نمایندگی از خود وارد نهضتها کردید، یعنی ارتقاء درجه یافت.

سند شماره ۹

«یکی از دیپلماتهای خارجی گفت: شما اگر بخواهید درصحنه داخلی باز مطرح شوید باید نخست درصحنه بین‌المللی مطرح گردید. و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم ما همه گونه امکانات مالی و نظامی برای راه‌انداختن دوباره واحد نهضتها درسطح منطقه حاضریم دراختیارتان بگذاریم تاکار را شروع کنید.»

راستی آیا امام نهضتهای آزادی‌بخش را جرم می‌دانستند؟ آیا امام بانهضتهای آزادی‌بخش مخالف بودند. آیا ایشان دراطلاعیه‌های خود از نهضتها دفاع نمی‌کردند؟ آیا شعار تشکیل هسته‌های مقاومت حزب‌الله درتمام جهان مربوط به امام نبود؟

آری امام بانهضتهایی که سردرآخور بیگانه داشته باشند مخالف بودند. امام بانهضتهایی که پولش را دیپلمات و سیاستمداران بیگانه‌ای دیگر تامین کند مخالف بود و چه می‌توانستند کرد جز اینکه مخالفت کنند.

درهمین نامه درارتباط باموارد منفجره درعربستان آورده‌اید:

سند شماره ۱۰

«اینک آنان که درسپاه این کار غلط را کرده‌اند و درواقع حج آبرویمان را بردند غیرقابل تعقیبند ولی آقای حسنی و سیدمهدی هاشمی باید تعقیب و محاکمه شوند.»

> ● اگر یک اشتباه دیگر مرتکب بشوید وبه آخوندهائی که تا دیروز شما را وهابی می‌خواندند نزدیک شوید آبرویتان میرود.
>
> ● بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین ولیبرالها دفاع میکنند مورد اعتماد شما هستند ولی کسانی که از اول با انقلاب وامام بوده وهستند جنایتکارند؟

اولاً معروف است که این کار را هم سیدمهدی هاشمی و یا ایادی ایشان انجام داده‌اند. ثانیاً آیا راهی برای کارهای انقلابی غیر از آنچه درمکه شد وجود دارد البته اینگونه کارها گاهی بدون کنترل و اشکال انجام می‌گیرد و گاهی لو می‌رود. این به معنای موافقت من با این گونه کارها نیست ولی به طور کلی معمول این گونه کارها همین است. درضمن مگر مهدی هاشمی به خاطر نهضتها تعقیب و محاکمه شده؟ چه کسی به شما گفت که مهدی هاشمی به خاطر نهضتها دستگیر شد و یا محاکمه گردید؟ آیا مهدی هاشمی بخاطر قتل و ساواکی بودن و از این قبیل اتهامات محاکمه نگردید؟

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آمده است:

سند شماره ۱۱

«سیدمهدی هاشمی در زمان شاه در دادگاه اصفهان به زور ساواک به سه مرتبه اعدام محکوم شد ولی دیوان عالی کشور زمان شاه این استقلال و عرضه را داشت که حکم دادگاه اصفهان را لغو کند.»

من خواهش میکنم صفحه اول پرونده آقای مهدی هاشمی را در سند شماره ۱۱/۱ (ص ۳۰ اسناد) دربازجوئی ایشان بخوانید تا معلوم شود آیا ایشان در زمان شاه انقلابی بودند یا ساواکی. آیا دیوان عالی کشور زمان شاه بدون ساواکی بودن ایشان این عرضه و استقلال را داشته است که حکم دادگاهی را که به زور ساواک مهدی هاشمی را به سه بار اعدام محکوم کرده بود لغو کند؟ او بمناسبت ضعف نفسی که داشته است بهمان صورتی که تمام مطالبش را به سربازان گمنام امام زمان داده است به ساواک شاه هم تمامی اطلاعات خود را حتی اسم کسانی را که دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی و دیگران را بآنان داده بود می‌دهد و همه آنها دستگیر می‌شوند.

در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ آورده‌اید:

سند شماره ۱۲

«من ترس از بیان حقیقت ندارم وان کان الحق مراً... سیدمهدی را از وقتی بچه بود و با مرحوم محمد [illegible] بود و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم. پدرش استاد من بوده و برادرش داماد من است من تمام خصوصیات او را می‌دانم او مردی است متعهد (مخلص) اسلام وانقلاب وحتی شخص حضرتعالی (امام) هم خوش استعداد وخوش درک است وهم خوب صحبت می‌کند وخوب می‌نویسد ودرعقل تدبیر ومدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات باهمه کمالاتشان بهتر است ودرتعهد وتقوی هم از آنان کمتر نیست فقط [illegible] نیست وحاضر نیست کورکورانه مهره کسی باشد.»

اما مهدی هاشمی در نامه‌ای برای شما درتاریخ ۶۶/۵/۷ آورده است. عین نامه را در آخر جزء اسناد آورده‌ام

سند شماره ۱۳

«قبل از هرچیز از تلاشها وحمایتهای حضرتعالی در ماههای اول بازداشتم که تصور می‌فرمودید من فردی خالص وبی‌گناه هستم بی‌نهایت متشکر واز این که بدلایل

متن کامل نامه حجت‌الاسلام احمد خمینی به آیت‌الله منتظری

تمایل حضرتعالی را در جریان کلیه اعمال و رفتار خود قرار نداده و هویت کامل خویش را در محضر شما بازگو نکرده‌ام بسیار متاسف و شرمنده‌ام و منظور کلی از این که انسان آلوده به لغزشهای فراوان و آغشته به ناخالصیها و هواپرستیهای بیشمار مورد توجه و عنایت شخصیتی الهی و منزه و پاک و در جوار و قرار گرفته [illegible] و خیمت زعماء هویت فکری و عملی من آن گونه که خود از آن واقف بودم و در این روزها شاهد [illegible] گفته است هیچ سنخیتی با حضرتعالی و بیت شما [illegible] رهبری نداشته است و شخصی که ارتباط من با حضرتعالی را پوشانده بود چیزی جز سوءاستفاده از برکات وجودی حضرتعالی نبوده و از این که برخی اعمال و رفتار من مستقیم و غیر مستقیم حضرتعالی را دچار محظورات و اشکالاتی ساخت و از همه مهمتر قلب حضرت امام این تنها وجهه الهی در این زمان و قلب طپنده جهان اسلام را به درد آورده بر خود نفرین می‌کنم.

حضرت آیت‌الله منتظری

شما تصور بفرمایید که مهدی هاشمی بنابراین اعترافات تا چه اندازه در تمامی مسائل سیاسی اجتماعی شما را تحت تأثیر خویش قرار داده است که شما در موقعی که او برای آخرین بار می‌خواسته از شما جدا بشود او را تشویق می‌کردید که هرچه کردی [illegible] گفته است.

در صفحه ۲۳ پرونده خود سند شماره ۱۴ آورده است:

«پس از اینکه جدا شدم ولی در اندرون وجودی خود واقف بودم گشته چشمه چشمه‌ای از [illegible] و احتمال [illegible] فقیه عالیقدر قرار گرفت است و [illegible] شخصیت بزرگ چگونه مورد سوءاستفاده وسیله [illegible] و همکاری از دوستان قرار گرفته‌اند.»

حضرت آیت‌الله

آیا شما ساده‌اندیش نیستید؟ آیا شما از تمام خصوصیات آقای مهدی هاشمی اطلاع داشتید؟

در صفحه ۲۴ پرونده آمده است:

سند شماره ۱۵

«خصلتهای شیطانی مانند قدرت‌طلبی که نتیجه غرور و عجب بود و خوی محوری و استبداد فکری رها نکرده خود بزرگ‌بینی مرا احاطه کرده بود و منشاء بسیاری از برخوردهای عملیام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین از این خصلت شیطانی سرچشمه گرفته بود.»

آیا شما تمام خصوصیات او را می‌دانستید؟ آیا او [illegible] است منادی انقلاب و اسلام؟

مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۲۴ می‌گوید:

سند شماره ۱۶

«جدا از ضعف تعبد و تقدس و فرو رفتن در منجلاب خط‌بازیها خود و نگرشم نسبت به ارزشهای انقلاب آمیخته به معادلات سیاسی و خطی شده بود. در [illegible] وحدتهای را از منظر خط سیاسی می‌نگریستم حتی مقام معظم رهبری را.»

حضرت آیت‌الله

آیا شما مهدی هاشمی را خوب می‌شناختید؟ آیا تا بحال فکر کرده‌اید در شما چه چیزی کم است که این گونه زود قضاوت می‌کنید؟ آیا فکر کرده‌اید که آقا مهدی هاشمی را که از کودکی با شهید محمد منتظری رضوان‌الله تعالی علیه [illegible] شما را عیب شناخته‌اید؟ آیا چه چیزی موجب شده بود که [illegible] نمی‌دانستید؟ آیا در امام چه چیزی هست که با اینکه امام او را بزرگ کرده بود و [illegible] او را شناخت ولی شما که او را بزرگ کرده‌اید نشناختید؟ آیا شما توان [illegible] حضرت امام را داشتید؟ شما در همان نامه ۶۵/۷/۱۲ آورده‌اید:

سند شماره ۱۷

«(او در خانه نشسته مشغول مطالعه و نوشتن است و اصلاً در کشور شده است هر کار خلافی را از قتل و اسلحه و امثال اینها را رجماً بالغیب باو نسبت میدهند و خط‌بازیهای کشور هم سبب تقویت این قبیل [illegible] است و متأسفانه مسئولین از جمله اطلاعات هم شایعه را اساس قضاوت قرار میدهند و این خط‌بازیها و تصفیه حسابهای [illegible] خود نیز یکی از مشکلات کشور است).»

آیا اطلاعات عزیز جمهوری اسلامی هر کار خلافی در کشور اتفاق افتاده است به ایشان نسبت داده است؟ مثلاً آیا انفجار حزب و دادستانی را به ایشان نسبت داده است؟

آیا شهادت آیات عظام صدوقی، اشرفی اصفهانی، مدنی [illegible] را به ایشان نسبت داده است؟ آیا شهادت شهید قدوسی و شهید هاشمی‌نژاد را به ایشان نسبت داده است؟ آیا اینهمه اشکالات در دستگاههای دولتی و غیردولتی رخ داده است را به ایشان نسبت داده است؟ به چیزی جز اعترافات و اعمالی که مهدی هاشمی مرتکب شده است را به او نسبت داده‌اند؟

مهدی هاشمی از صفحه اول تا ختم پرونده خود کارهایی که انجام داده است را شرح میدهد که سرفصلهای آن از این قرار است: ۱- اقرار به ساواکی بودن ۲- [illegible] که دستور به آنها داده بود که مرحوم شمس‌آبادی را ترور کنند. ۳- [illegible] ۴- دستور قتل جهان سلطان و همسرش ۵- دستور قتل مرحوم شمس‌آبادی ۶- دستور قتل [illegible] ۷- دستور قتل مهندس [illegible] ۸- [illegible] به اختلاف سپاه و کمیته ۹- دستور اختفاء مقادیر [illegible] اسلحه و مهمات و مواد منفجره ۱۰- تحریک سپاه [illegible] و سپاههای [illegible] ۱۱- چاپ و نشر [illegible] بنام طلاب و فضلای انقلابی علیه وزارت خارجه ۱۲- جعل سند ساواکی بودن دکتر [illegible] ۱۳- دستور قتل [illegible] ۱۴- [illegible] ۱۵- جعل اسناد دولتی ۱۶- نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده ۱۷- چاپ و نشر دفتر و اعلامیه با عنوانهای روحانیت مبارز علیه مسئولین نظام. و از این قبیل موارد که احتیاج به تأمل بیشتر دارد.

جناب آقای منتظری

آیا چنین آدمی فقط در منزل نشسته و مطالعه میکند؟ آیا واقعاً [illegible] به سید مهدی هاشمی نسبت دهند؟ آیا اگر یکی از اینها را مهدی هاشمی به جنابعالی که او را از بچگی می‌شناختید و از تمام خصوصیات او اطلاع داشتید و تقوای او را کمتر از آقایان محسن رضائی و ری‌شهری نمی‌دانستید گفته بود الان هم او را با تقوی می‌دانستید؟ حال آیا آقای آقا هادی را شناخته‌اید؟ آیا اطرافیان خود را که اینقدر خون به دل امام کرده‌اند شناخته‌اید؟ با اینهمه جرم برای آقا مهدی آیا اساس قضاوت اطلاعات کشور شایعه است؟

در همین نامه ۶۵/۷/۱۲ آورده‌اید:

سند شماره ۱۸

«آیا میدانید در جمهوری اسلامی بر خلاف آنچه در فقه خوانده‌ایم نه جان مسلمان محترم است نه مال او. قاضی حکم می‌کند مال او را [illegible] خانه او را [illegible] کسی گوش نمی‌کند مخصوصاً اگر در تصرف نهادهای انقلاب باشد و طرفدار شورای عالی قضائی هم از ترس [illegible] و یا جوسازیهای غلط در این همه خلاف شرعها بوسیله سکوت صحه می‌گذارند.»

حال ببینیم علت این نوع فشارها چیست.

مهدی هاشمی در صفحه ۲ جلد سوم پرونده خود درباره کارهای آقای هادی هاشمی آورده است:

سند شماره ۱۹

«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقاتهای نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی.»

حضرت آیت‌الله منتظری

آیا تصور نمی‌کنید افرادی را که حساب شده به محضر شما می‌فرستادند از منافقین و لیبرالها بودند که شما را به این موضع غلط بیندازند؟ آیا با اشکالی که شما به مهدی هاشمی و برادر او دارید و آنها را متدین و با تقوی می‌دانید فکر نمی‌کنید شما را آلت دست خویش و گروه خویش قرار داده‌اند؟ آیا افراد شورای عالی قضائی غیر از ریاست دیوانعالی کشور و دادستان کل کشور را شما انتخاب نکرده‌اید؟ آیا نباید از شما سؤال کرد که اکثریت شورا را که به دست شما انتخاب می‌شده چرا از افراد ترسو (به زعم شما) انتخاب کرده‌اید که با [illegible] حکم خدا را تعطیل کنند؟ آیا مال و جان مسلمانان در [illegible] محترم نباشد؟ آیا مقامات جمهوری اسلامی کسانی‌اند که بخواهند حقی را باطل کنند؟ آیا مقامات نظام اسلامی غیر از وکلا و وزراء و روحانی [illegible] هستند؟ منظور شما از مقامات جمهوری اسلامی که [illegible] یک وزارتخانه نیست آیا شورای عالی قضائی اینقدر [illegible] که با یک تلفن یک مقام دنیا و آخرت خود را بفروشند؟ آیا این حرفها [illegible] جواب ندارد؟

شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۲ آورده‌اید:

سند شماره ۲۰

«حالا خود با وضع فعلی ناچارم از کارهای سیاسی کشور کنار بمانم و به درس و بحث طلبگی و کارهای حوزوی بپردازم. بنابراین تلفناً می‌کنم به من کاری ارجاع نشود. شما در وجوه شرعیه کما فی‌السابق به وکالت حضرتعالی تصرف می‌کنم.»

آیا باز براین عقیده‌اید که خود تصمیم می‌گیرید و خود به این نتیجه رسیده‌اید که از کارهای سیاسی کشور کنار بروید و آقا هادی و آقا مهدی در شما نفوذ نداشته‌اند؟ آیا [illegible] انفصال شما از نظام مدتها قبل از این نوشته شما در دستور کار آقا هادی و آقا مهدی نبوده است؟ که امروز تحقق یافته است.

آقای مهدی هاشمی در نامه‌ای به آقای هادی هاشمی نوشته است:

سند شماره ۲۱

«حقا متاسفانه با همان روحیه خودمحوری و لجبازی که داشته‌ایم و همه چیز را با معیارهای ناقص خودمان سنجیده‌ایم سبب بسیاری از [illegible] شدیم که موارد بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ ما به لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولان را [illegible] که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شده‌ای و امیدوارم که از گذشته توبه کرده باشی.»

آقای مهدی هاشمی در نامه‌ای به حضرتعالی راجع به مسئله انفصال شما از حکومت چنین می‌گوید:

سند شماره ۲۲

«خدا را گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را به داوری فرا خواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه با نظام [illegible] مجموعه حرکتهایی بود که ایشان با زمینه‌سازی ملاقاتهای غلط، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیلهای افراطی و انتقادات حساب نشده طی چندین ماه انجام داده است.»

مردم شریف ایران باید کاملاً توجه نمایند که جدایی آیت‌الله منتظری یک برنامه حساب‌شده آقا هادی و آقا مهدی بوده است که مدتها قبل طراحی شده و امروز به نتیجه رسیده است. آیا باز عقیده بر این است که امام [illegible] آقای منتظری را کنار گذاشتند؟ آیا باز عقیده بر این است که [illegible] آیا [illegible] آیا امام آقا هادی را [illegible] آقای مهدی هاشمی [illegible] اینها

● آیا باید می‌گذاشتند تا تمام حیثیت نظام و شما که قائم‌مقام رهبری بودید لکه‌دار گردد؟ آیا امام بارها از شما نخواستند که بیت خود را از عناصر مشکوک پاک کنید، آیا کردید؟

نمی‌کشید. آیا آقا هادی به ایشان جریاناتی را که بین من و او در ملاقاتهای مکرر اتفاق افتاده گفته است آیا من نامزدهای حزب‌الله را به ایشان [illegible] و با آقا هادی برای رضایت خدا و اسلام ملاقاتهای مکرر نکردم؟ شما در همین نامه ۶۵/۷/۱۲ آورده‌اید:

سند شماره ۲۳

«آیا میدانید در بعضی از زندانها حتی از نور روز هم برای زندانی دریغ داشتند؟ گرچه نه یک روز و دو روز بلکه ماهها. قطعاً به حضرتعالی خواهند گفت اینها دروغ است و [illegible]»

و چندین آیا دیگر که انسان از گفتن آنها شرم دارد و به اطرافیان شما ثابت می‌دارند که چگونه با شما بازی کردند تا شما را ساقط نمودند.

حضرت آیت‌الله منتظری به صفحات ۱ و ۲ و ۵ جلد سوم پرونده مهدی هاشمی توجه کنید، تا بدانید چه کسانی این حرفها را می‌زدند و چه کسانی با بیت شما رفت و آمد داشتند.

آقای مهدی هاشمی در باره ارتباط آقا هادی با منافقین و خارج از کشور مطالبی آورده است که ذیلاً نقل می‌شود.

قبلاً یادآوری می‌کنم که مهدی هاشمی گفته است من می‌خواهم همه چیز را بگویم تا پاک شوم. [illegible] این گفته‌ها ضبط شده است. مطالب او چنین است:

سندهای ۱/۲۴ و ۲/۲۴ و ۳/۲۴ و ۴/۲۴

«در خدمت آقا هادی، من سربسته می‌گویم مسائلی پیش آمده بود که ما هم تأکید شدید می‌کردیم که بتوانیم یک سلسله ارتباطی ولو اینکه مثلاً ضعیف هم باشد به عنوان کانال یدکی با نیروهای خارج از کشور داشته باشیم. آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که ما باید یک کانالهای احتیاطی و یدکی را با خارج از کشور داشته باشیم که اگر احیاناً تحولی پیش آمد با این جناحهای خارج از کشور ارتباط داشته باشیم. و آقا هادی با همان طلبه‌ای که از توابین بود و با آقا هادی هم ارتباط داشت با هم مسائل را هماهنگ می‌کردند. از کانال همان طلبه تواب به آقا هادی چنین گفته شده بود که جناحی از سازمان منافقین و همچنین نیروهایی که وابسته به آن سازمان است نسبت به آیة‌الله منتظری ملایمتر و خفیفتر فکر می‌کنند و کلاً این جناح و این خط و این طیف بود که آقا هادی معتقد شده بود باید با این کانال که آنها هستند مثلاً با آیت‌الله منتظری ملایمتر مرتبط باشند. و آقا هادی [illegible] سازمان منافقین در این رژیم از جهت دارد و ما معتقد بودیم که در صورت بروز [illegible] و انفعالات داخلی [illegible] و شخصیت آیة‌الله منتظری خیلی کارساز است روی همرفته این رابطه و [illegible] هم طلبه توابی عارضه که در رابطه با آقا هادی قرار گرفته بود کانال ارتباط با منافقین خلق محسوب می‌شده.»

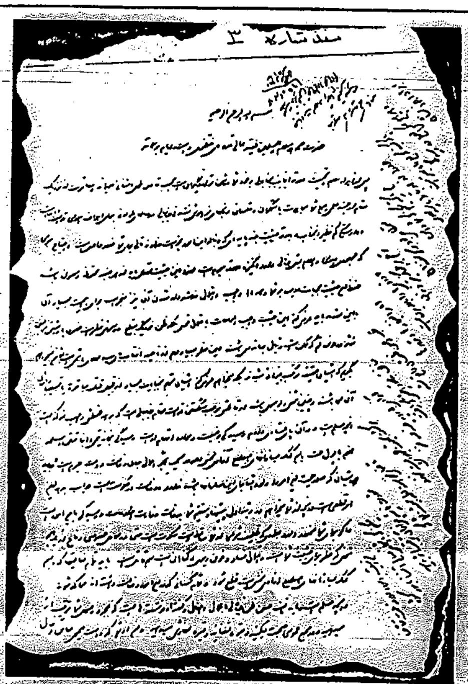
سند شماره ۳

مطلب دیگر آقا مهدی این است که در پرونده جلد دوم ص ۶ پس از ذکر چند مورد [illegible] جریاناتی که آقا هادی کرده است به آقای منتظری مانند مخالفت با انتقال [illegible] تضعیف آقای هاشمی [illegible] فرماندهی سپاه نزد آقا که به [illegible] ملاقاتهای برادر محسن رضائی با آقا [illegible] گفتن تحریک و [illegible] با وساطت آقای منتظری مبنی بر [illegible] جهت موضع‌گیری مخالف در رابطه با طرح [illegible] که توسط آقای هاشمی مطرح گفته بود که ریشه عملی داشت و تنها مورد دیگر که نقل می‌کنم، می‌آورد:

سند شماره ۲۵

«ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقاتهای نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ازمی در بیت آقا. او در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد تائب هستند رفت و آمدشان بلااشکال است و اعمال ملاحظات عملی در برخی ملاقاتها.»

● آیا میدانستید که مهدی هاشمی و افراد وابسته به او که متاسفانه هنوز بسیاری از آنان در بیت جنابعالی بوده و یا نفوذ بسیار دارند به علت عطش قدرت و احراز پایگاه به بازوی نیرومند روحانی احتیاج دارند.

اما در مورد ساده‌اندیشی شما که [illegible] است ولی ذکر همین نکته بس است که با این که مهدی هاشمی را از بچگی بزرگ کرده‌اید او را متدین و متقی و طرفدار انقلاب می‌دانید در حالی که او به اعتراف خودش [illegible] بسیار بدی برای خود قائل بود.

حضرت آیت‌الله

آیا باز هم عقیده دارید که تکرار جمله [illegible] ها که شرم از باز گو کردن آنها دارم از خود شماست؟ و آیا حق نیست امام با دلی پرخون و قلبی شکسته فریاد بزنند:

«ما باید مدافع افرادی باشیم که منافقین سر فرزندان را در مقابل زنان و فرزندانشان در سر سفره‌های افطار گوش تا گوش ببرند؟»

آیا در مورد قتل مرحوم دکتر سامی شما به گونه‌ای اطلاعیه نداده‌اید که از آن فهمیده شود نظام او را کشته است؟ یادتان است در [illegible] به شما این مطلب را گفتم بلافاصله آقا هادی گفت پیام آقا به صورتی بود که نظام تبرئه شد، من به او گفتم خودت را به آن راه نزن که خلقاً از آنها که ساده‌اندیش هستید و نمی‌دانید چه چیزهایی را باید گفت و چه چیزهایی را نباید گفت. گفتید [illegible] فلاحیان گفته است ما منافقین را از پای درمی‌آوریم. به آقا هادی گفتم ایشان خودش تصدیق کرده که خواسته است به صورتی بگوید که قتل مرحوم دکتر سامی به گردن نظام بیفتد و بعد به شما گفتم اولاً که معلوم نیست فلاحیان چنین چیزی گفته باشد. از آن گذشته سامی که منافق نبود. آیا خدا را خوش [illegible] هر قتل و غارتی را به گردن نظام بیندازید. و حال می‌گویید صرفاً به خاطر این که اطلاعات مهدی هاشمی را بجزایش رسانده است باید هر قتلی را به گردن سربازان گمنام امام زمان علیه‌السلام انداخت؟

بحمدالله چندی بعد هم مطلب روشن شد که شما اشتباه بزرگی کرده‌اید. حرف ما اینست که چرا هرچه نوشتند امضاء می‌کنید؟ آیا جواب خون شهدا را می‌توانید بدهید؟ جواب آنهایی را که برای حفظ نظام از خود گذشتند و شما برای دل خوشی چند لیبرال حاضرید به صورت غیرواقعی مطلب را به گونه‌ای مطرح کنید که مرحوم سامی را نظام نابود کرده است از این مسائل است که امام فریاد میزنند که منافقین بارها اعلام کرده‌اند که حرف خود را از دهان ساده‌لوحان موجه میزنند.

آیا نباید امام بادرد و رنج بفرمایند:

«و نباید برای رضایت چند لیبرال خودفروخته در اظهار نظرها و ابراز عقیده‌ها به گونه‌ای غلط عمل کنیم که حزب‌الله عزیز احساس کنند جمهوری اسلامی دارد از مواضع اصولیش عدول می‌کند.» آیا نباید به شما تشر بزنند که:

«من به آنهایی که مستقلاً به رادیو و تلویزیون و مطبوعات می‌روند و چه بسا حرفهای دیگران را می‌زنند صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند.»

حضرت آیت‌الله

بالاتر از این همه اسناد و اعترافات باور نمی‌فرمایند که ساده‌اندیش بوده و آنچه نوشته‌اید [illegible] نهضت آزادی و منافقین است؟ من [illegible] مطمئن هستم [illegible] جایی که به امام نوشته‌اید راست نیست.

در نامه ۶۵/۶/۱۲ آورده‌اید:

سند شماره ۲۶

«بچه‌های کمیته [illegible] نوعاً احساساتی و تند مذهبی بوده‌اند. آنها که به عنوان منکرات و حجاب و امثال ذلک با مردم برخورد می‌کنند افراد روانشناس عاقل و تعلیم دیده باشند.»

آیا به این مسئله فکر کرده‌اید که برای درگیری با منکرات به چند هزار روان‌شناس در سطح کشور نیاز است؟ ما اینهمه روانشناس را که [illegible] دویست هزار تومان مامور کمیته شوند از کجا بیاوریم؟ آن هم مامور مبارزه با منکرات در سطح شهرهای ایران؟ آیا به معنای «روان‌شناسی» توجه کرده‌اید؟ آیا قبول ندارید این گونه چیز نوشتن از [illegible] شماست؟

در نامه ۶۵/۷/۱۲ آورده‌اید:

سند شماره ۲۷

«از همه ارگانها ضعیفتر و [illegible] تشکیلات قضایی است درصورتی که لازم است از همه ارگانها قوی‌تر باشد.»

تا آنجا که می‌گویید:

«به نظر من میرسد باز هم آقای موسوی اردبیلی غیرالموجودین است.»

حضرت آقای منتظری

اگر غیرالموجودین آقای اردبیلی است پس نصف کار امام در شورای عالی قضائی [illegible] تائید شما در این نامه است و میماند یک نفر که دادستان کل کشور است که او را هم شما از نظر علمی و عملی در نزد امام تایید کرده‌اید و امام از شما پرسیدند ایشان برای دادستانی چه‌گونه است؟ گفتید خوب است. پس چرا اشکال به امام می‌کنید؟ اگر وضع قضا خراب است از شما باید سئوال کرد چرا اعضایی را برای شورای عالی قضایی انتخاب کرده‌اید که [illegible] نیستند؟ در صفحه قبل در مورد آقای موسوی اردبیلی نوشته‌اید او به درد نمی‌خورد و اهل برخورد نیست. در صفحه بعد او را غیرالموجودین می‌دانید.

از این تناقضات بگذریم که بسیار است و این نوشته [illegible] مسائل را دنبال نمی‌کند.

شما در نامه‌ای به حضرت امام که در تاریخ ۶۶/۷/۴ نوشته شده است یعنی چند روز قبل از اعدام مهدی هاشمی مطالبی آورده‌اید که باور نمی‌کردم و باعث تعجب شد.

در این نامه آورده‌اید:

سند شماره ۲۸

«او از خیلی از کسانی که مورد عفو امام قرار گرفته‌اند بدتر نیست. مادر پیر او و زن و فرزندان خردسال او مورد ترحمند و خانواده و بیت آنان مورد احترام است.»

اکنون نامه مهدی هاشمی را هم ملاحظه فرمایید. او می‌گوید:

سند شماره ۲۹

«اکنون و با گذشت قریب به یک سال مدت وضوح انحراف و لغزش را در عملکرد خود و دوستان سهیم در پرونده می‌بینم و به درایت و هوشیاری مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت امام‌خمینی مدظله‌العالی آفرین گفته که پیش از رشد و توسعه خطر، با قاطعیت از آن جلوگیری فرمودند. و اطمینان دارم حضرتعالی نیز چنانچه در شرائط حضرت امام و سایر مسئولین محترم کشور قرار می‌داشتید و بیرون از حصار روابط و عواطف ما و دوستانمان به قضیه می‌نگریستید به همان نتیجه می‌رسیدید که مقام معظم رهبری رسیده‌اند.»

راستی آیا شما از حصار روابط و عواطف سیدمهدی و دوستان ایشان خارج شده‌اید؟ آیا شما به آن نتیجه‌ای رسیدید که حضرت امام رسیدند؟ آیا اطرافیان شما حاضر شدند مطالب را خارج از حصار خویش به شما منتقل کنند؟ آیا چه کسی مورد عفو حضرت امام قرار گرفت که مهدی هاشمی از او بدتر نبود؟ آیا اگر از حصار درآمده بودید حاضر می‌شدید چنین نامه‌ای به امام بنویسید که دل امام را خون کنید که چرا به شعارهای شرعی توجهی نمی‌نمائید؟

در نامه ۶۶/۷/۴ با اطلاع از اینکه مفاسد او که توسط مصاحبه‌های خودش و مسئولین اطلاعاتی به مردم عرضه شده بود آورده‌اید:

سند شماره ۳۰

«او نه مرتد است نه محارب است و نه مفسد و بالاخره به انقلاب و اسلام اعتقاد کامل دارد.»

آیا مهدی هاشمی با ساواکی بودن و چندین فقره قتل، دعا به خانواده سلطنت، اختفای اسناد و مهمات مربوط به نظام و دهها مسئله دیگر که گذشت، مفسد نبود؟ ولی با تمام این احوال شما می‌گوئید اعتقاد کامل به نظام و اسلام داشت [illegible]

آیا مصداق مفسد را پیدا می‌کنیم؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴:

سند شماره ۳۱

«(او هنوز طرفداران زیادی از حزب‌اللهی‌ها و جبهه‌برو‌ها و افراد انقلابی دارد. اعدام او در روح آنان اثر بد می‌گذارد).»

آیا شما در چنین نامه‌ای اصول اسلام را مورد توجه قرار داده‌اید بر فرض که در روح عده‌ای اثر بد بگذارد آیا از نظر اسلامی نباید شخصی با این همه جنایت را مجازات کرد؟

در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید:

سند شماره ۳۲

«(اعدام او پیروزی بزرگی برای دشمنان و [illegible]

● آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی‌ها خدمت شما نفرستادند که آقامهدی هاشمی ساواکی است خوب است از طرف شما فردی معین شود تا با فردی از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند.

میباشد).»

مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

سند شماره ۳۳

«یکی از گناهان من این بود که نقاط ضعف فکری و عملی خود را که از قبل و بعد از انقلاب داشتم با حضرت آیت‌الله منتظری مطرح نساختم تا زمینه اصلاح آن فراهم شود و یا حداقل آقا اینهمه بمن اعتماد نکنند بلکه [illegible] در همه مسائلی من سعی می‌کردم در حضور ایشان خودرا مظلوم جلوه داده و ترحم و حمایت ایشان را بخود جلب کنم.»

حضرت آیت‌الله

اگر شما ساده بوده‌اید و نتوانسته‌اید او را بشناسید لااقل چرا حالا از او دفاع می‌کنید حالا که دو سه روز به مرگ او مانده است و خودش به همه چیز اعتراف کرده است؟ آیا نباید دل امام خون باشد که چرا شما به شعارهای اسلامی توجهی نمی‌کنید؟ البته حضرت امام همه اینها را حمل بر سادگی شما می‌کنند.

در همین نامه ۶۶/۷/۴ آورده‌اید:

سند شماره ۳۴

«(بالاخره آنچه گفته شد نه به خاطر علاقه شخصی است که من فعلاً هیچ علاقه شخصی ندارم بلکه فقط از نظر مصالح اسلام و انقلاب است و اینکه اعدام و خونریزی بالاخره [illegible] در بر دارد. [illegible] میسر است ولی گذشته را نمی‌شود [illegible]).»

● خلاصه کلام آنچه در توان امام بود اعم از اعطاء وکالتنامه وعنوان فقاهت وارجاع احتیاطات به شما وبازگذاشتن دست شما در قوه قضائیه و دادگاه عالی قم وموافقت باتعیین نمایندگان شما در دانشگاهها وخارج از کشور و نیز تعیین نماینده درهیئات هفت‌نفری زمین ودهها عنایت دیگر، انجام داد.

۱- چگونه شما می‌گوئید دیگر علاقه شخصی ندارید آیا آنهمه مصیبت که شما برای اسلام و انقلاب در سطح جهان برای حفظ آقای مهدی هاشمی به بار آوردید که همگی با صبر و بردباری آن را تحمل کردیم از روی علاقه به مهدی هاشمی نبود؟

۲- اگر شما نسبت به ایشان علاقه ندارید پس چرا برای امام نوشته‌اید که او را نکشید چرا که پیروزی بزرگی برای دشمنان اسلام به وجود می‌آید چرا برای دیگران چنین نامه‌ای را نمی‌نویسید.

۳- این که نوشته‌اید چه بسا خون و اعدام خون در پی دارد، حضرت آیت‌الله، با کمال معذرت این دیگر خیلی عوامی است. چرا که باید قصاص اسلام را تعطیل کرد چون اولاً خون خون می‌آورد، ثانیاً کشته را نمی‌توان زنده کرد.

این که من به این مسایل می‌پردازم برای این است که می‌خواهم ثابت کنم که شما در اطرافیان خود چنان حل شده‌اید که بدیهیات را هم منکرید. از همه اینها گذشته آقای مهدی هاشمی در صفحه ۲۴ پرونده خود می‌گوید:

سند ۳۵

«ضعف تعبد و معنویت و خصلتهای شیطانی مانند قدرت‌طلبی که نتیجه عجب و غرور بود، خودمحوری، استبداد فکری، ریا، تکبر، خودبزرگ‌بینی مرا احاطه کرده بود و منشاء بسیاری از برخوردهای عملی‌ام در قتلها، انباشتن اسلحه و مهمات، افشاگری علیه مسئولین و... از این خصلت شیطانی سرچشمه می‌گرفت.»

آیا انقلاب در آینده محتاج ایشان بود؟ آیا مصالح اسلام اقتضاء می‌کرد چنین شخصی اعدام نشود؟

در نامه دیگری با پرخاش به امام نوشته‌اید:

سند شماره ۳۶

«چرا مصاحبه‌هائی که به ضرر من و بیت من و مدارس من بوده اجازه داده‌اید پخش کردید.»

قربان وجود مقدستان گردم! چه شد که [illegible] اگر شما هر کسی و هر نهادی را به باد فحش و ناسزا بگیرید، اگر هر حرفی را که بزنید ولو صد درصد به ضرر اسلام و انقلاب باشد رادیوتلویزیون و روزنامه‌ها باید آنها را پخش کنند، ولی اگر کسی به مدارس شما و بیت شما و خود شما بگوید بالای چشمتان ابروست اعتراض می‌کنید؟ آیا این دوگانگی از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ فحش و ناسزا و انتقادهای کوبنده شما از طیبات، ولی اعتراض دیگران بشما از خبائث است که باید سرب گداخته در دهان گوینده بریزند؟ راستی این دوگانگی ریشه درعمق مسائل نفسی ندارد؟

درهمین نامه بدون تاریخ آورده‌اید:

سند ۳۷

«چرا کتابخانه مربوط به من که حدود هزار عضو و مطالعه کننده داشت و رادیو منافقین علیه او تبلیغ می‌کرد مهر و موم شد و الان هم بسته است.»

حضرت آیت‌الله

مطمئناً کتابخانه زیر نظر شما نبوده است چرا که مهدی هاشمی در پرونده خود صفحه ۱۵ می‌گوید:

سند شماره ۳۸

«و طلاب [illegible] و کتابخانه سیاسی ما به او و حوزه علمیه به عنوان یک پایگاه اصلی قدرت نگاه می‌کردیم و از آنجا که عطش قدرت و احراز پایگاه در درازمدت [illegible] ما شده بود تا افکار خود را (که بعداً توضیح خواهم داد) در سطح گسترش داده و یک بازوی نیرومند روحانی در اختیار داشته باشیم و با همفکری و همکاری آقایان... در طی جلسات متعددی که در باغهای گوناگون تشکیل می‌شد روی همرفته باین نتایج رسیدیم که اولاً باید سطح آموزش سیاسی را بالا ببریم که کتابخانه سیاسی متکفل آن شد. البته این حرکت کند و انحرافی منحصر به مدارس آقا نبود که در خارج از آن نیز طلاب زیادی را جلب می‌کردیم و پیوستگی به این تفکر و خط را در آنان تقویت می‌کردیم.»

اکنون باید بدانید که چرا کتابخانه مربوط به جنابعالی را وزارت عزیز اطلاعات بحق مهروموم کرد. آیا شما می‌دانستید که این کتابخانه در اختیار طیف آقا مهدی است آیا شما می‌دانستید که اینها باکمال بی‌انصافی از پاکی شما استفاده کرده‌اند هر گونه می‌خواسته‌اند شما را حرکت می‌داده‌اند؟ آیا می‌دانستید که مهدی هاشمی و افراد وابسته به او که متاسفانه هنوز بسیاری از آنان در بیت جنابعالی بوده و یا نفوذ بسیار دارند به علت عطش قدرت و احراز پایگاه به بازوی نیرومند روحانی احتیاج دارند و به جنابعالی [illegible] دست به تأسیس چنین کتابخانه و مدارسی بزنید که زیر چتر حمایت شما این حرکت کند و انحرافی خویش را در مدارس شما و حتی بیرون از آن گسترش دهند؟

شما در [illegible] نامه بدون تاریخ آورده‌اید:

سند شماره ۳۹

«و سید مهدی مجرم بود فرضاً اعدام میشد... بعد اضافه کرده‌اید: ولی چرا صدها [illegible] و جوانان مدافع انقلاب [illegible] خط خودتان را به پوچی و یأس کشاندند به نحوی که در جبهه‌ها هم اثر گذاشت.»

آیا شما باور دارید که مهدی هاشمی با مدافعین در خط امام اصولاً همگونی داشتند که با اعدام او به یأس و [illegible] کشیده شوند؟ آیا اعدام سید مهدی آنقدر مهم بوده که جبهه‌ها را متأثر می‌ساخت؟ آیا بچه‌های حزب‌الهی خط مقدم جبهه و خطوط بعد، آقا مهدی را می‌شناختند تا از اعدام او متأثر شوند تا اثر بد داشته باشد؟ چه افرادی به پوچی و یأس کشیده شدند غیر از طیف آقا مهدی؟ این چه نوع گزارشاتی بود که به شما می‌دادند؟

در همین نامه بی‌تاریخ به امام آورده‌اید:

سند شماره ۴۰

«(در کجای دنیا یک دوست و پدر با فرزند و دوست همفکر خود این طور عمل میکند)»

حضرت آیت‌الله

باور بفرمایند که نوشتن این نامه برای کسی که سالیان سال به شما عشق ورزیده است و تمامی اعضاء خانواده شما را چون خانواده خویش دوست می‌داشته است بسیار تلخ و ناگوار است. روزی را ببیند که ناچار شود چنین نامه‌ای بنویسد ولی چاره چیست باید برای مرگ شیرین حقیقت از خاطرات تلخ کمک گرفت. به عقیده من و اکثر قریب به اتفاق دوستان شما، آنچه را که امام در این زمینه به نفع شما می‌بایست انجام دادند. امام برای این که دوست و همفکر خود را از خطرات نجات دهند سه سال قبل از دستگیری آقا مهدی مسایل بسیار مهمی خطاب به مجلس خبرگان فرمودند [illegible] در انتخاب اصحاب خود، و یک سال قبل از دستگیری آقای مهدی هاشمی افراد مختلفی را خدمت جنابعالی فرستادند که آقا مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از خود دور سازید. آیا شما گوش دادید؟ امام آیت‌الله طاهری اصفهانی را خدمت شما فرستادند که به ایشان بگوید فلانی می‌گوید آقای مهدی هاشمی فرد خطرناکی است او را از بیت خود خارج کنید. آیا به این نصیحت و پیغام گوش دادید؟ تنها فایده این پیغام این بود که آقای طاهری که از علاقمندان بسیار جدی شما بود مغضوب شما گردید؟

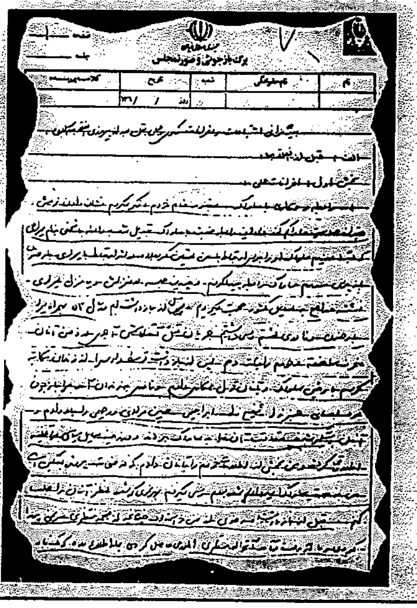
صفحه
جلسه
برگ بازجوئی و صورتمجلس
نام
کلاسه پرونده
تاریخ
روز / / ۱۳۶

● این طلبه تواب آقای ازمی است که از منافقین بوده است و به پانزده سال و یا ده سال محکوم شده بود [illegible] و یا مقداری دیگر محکوم میگردد در [illegible] عفو حضرت آیت‌الله منتظری قرار میگیرد و او را آزاد میکنند ولی باو اجازه ملبس شدن به لباس روحانیت را نمی‌دهند. آقای منتظری اجازه میدهد تا معمم گردد دادگاه او را میخواهد که بلافاصله آیت‌الله منتظری را از جریان امر مطلع می‌کنند. آقای منتظری بوسیله شیخ‌الاسلام اصفهانی که از اعضاء دفتر ایشان است با پرخاش به رئیس دادگاه پیغام میدهند که باید او را بلافاصله آزاد کنید من اجازه داده‌ام او معمم گردد.

متن کامل نامه حجت‌الاسلام احمد خمینی به آیت‌الله منتظری

آیا حضرت امام من را با آقای موسوی خوئینی خدمت شما نفرستادند که آقا مهدی هاشمی ساواکی است خوبست از طرف شما فردی معین شود تا باقوه‌ای از اطلاعات به این موضوع رسیدگی نمایند؟ و من آقای هادی هاشمی برادر او را به عنوان نماینده شما برای رسیدگی به این پرونده پیشنهاد دادم. مگر شما گوش دادید؟ امام به من فرمودند وقتی با آقایان خامنه‌ای، موسوی اردبیلی، هاشمی رفسنجانی و نخست‌وزیر پیش آقای منتظری رفتید مسئله مهدی هاشمی را مطرح کنید شاید ایشان قبول کنند و آقامهدی را از منزلشان اخراج کنند. من مسئله را مطرح کردم و آقای رفسنجانی برای حل مسئله پیشنهاد داد که حالا که امام روی ایشان حساسند خوبست جنابعالی موافقت کنید ایشان در یکی از مشاغل فرهنگی ایران در خارج از کشور خدمت کنند. بعدها گفتند می‌خواستند ایشان را تبعید کنند امام دیگر چه می‌توانستند بکنند؟

امام یک سال قبل از دستگیری او از هر راهی که ممکن بود شما قبول کنید تلاش نمودند که وقتی اقدام به دستگیری ایشان می‌شود به عنوان عضو دفتر شما نباشد. ولی شما دستبردار نبودید لذا نامه‌ای بسیار محترمانه برای شما نوشتند که متن آن را در اول این رنجنامه آورده‌ام.

شما در جواب چنین نامه‌ای پاسخ تندی دادید که همه تعجب کردیم ولی امام تحمل کردند دیری نپائید که «به اعتصاب زدید» و طیف مرموز آقای مهدی هاشمی این اعتصاب را با تیتر درشت «چرا ملاقاتهای قائم‌مقام رهبری لغو شده است» که یکی از علل آن را دستگیری آقای مهدی هاشمی نماینده حضرتعالی در نهضتها آوردند، بصورت اعلامیه منتشر کردند.

ولی امام با کمال بزرگواری شما را خواستند و شما در جلسه‌ای در منزل اینجانب که سران سه قوه و آقای نخست وزیر بودند شرکت کردید، از ابتدا معلوم بود که به شما گفته بودند که زیر بار هیچ پیشنهادی نروید تا آقامهدی را آزاد کنند چرا که با همه با خشونت برخورد کردید. امام در این جلسه با تواضع بسیار از شما خواستند که اعتصاب خود علیه نظام را بشکنید، به شما گفتند: آیا شما ما را دشمن خود می‌دانید؟ یقیناً این را نمی‌توانید بگوئید. چه با حالت بسیار صمیمی و گرم فرمودند: من از شما خواهش می‌کنم که این کارها را کنار بگذارید و مشغول کار خود بشوید. قبول نکردید. فرمودند من ارادت به شما دارم، من مخلص شما هستم از این مرید و مخلص خود قبول بفرمائید و به کار خود مشغول شوید. با کمال خشونت گفتید «لا یکلف الله نفسا الا وسعها».

در این هنگام من به دوستان نگاه کردم دیدم همگی از شرم و حیا سرهاشان را پائین انداخته‌اند و آقای خامنه‌ای اشک در چشمانشان بود. آقای رفسنجانی و من در جلو امام به شما گفتیم که شما قائل به ولایت فقیه هستید و خودتان ۲۰۰ صفحه پیرامون آن مطلب نوشته‌اید (البته تا آن موقع). چرا گوش به حرف امام نمی‌دهید؟ باز همان جمله «لا یکلف الله نفسا» را به زبان آوردید و امام با خونسردی به شما نگاه می‌کردند. [illegible] به شما گفته بودند که نباید کوتاه بیائید تا آقای مهدی را آزاد کنند. آقا مهدی نوشته است که آقا هادی گفت باید آقا (یعنی شما) از نظام جدا گردند. در مقابل تصمیم آقا هادی و اطاعت بی‌چون و چرای شما از ایشان، دیگر امام چه می‌توانستند انجام دهند؟ آیا باید می‌گذاشتند تا تمام حیثیت نظام و شما که قائم مقام رهبری بودید لکه‌دار گردد؟ آیا امام بارها از شما نخواستند که بیت خود را از عناصر مشکوک پاک کنید؟ آیا کردید؟ وزارت اطلاعات از ترس شما حکم [illegible] آقای هادی هاشمی را به عنوان مهره خطرناک از امام گرفته بود که مسائل روشن و قرار شد آقا هادی را به تهران بفرستند شما او را در منزل خود مخفی کردید و بعد به من گفتید من آقا هادی را از وزارت اطلاعات دزدیدم. شما می‌دانید که این حرکات برای امام چقدر سنگین بود؟ ولی امام بنا به مصلحت نظام فرمودند فعلا کاری نکنیم و به آقای ری‌شهری پیغام دادند که فعلا کاری نداشته باشید.

چند وقتی بعد از این قضایا روزی که در مورد شما بحثی پیش آمده بود امام فرمودند من حاضرم با آقاهادی ملاقات کنم. من خیلی تعجب کردم و این پیغام نامه شما به آقای نخست وزیر بود که اطرافیانتان آن را به صورت شب‌نامه پخش کردند. امام با محبت با آقا هادی برخورد نمودند و به ایشان گفتند آقای منتظری را از چنگال نهضت آزادی و آخوندهای مرتجع نجات دهید (نزدیک به این مضامین). امام می‌خواستند تمام راههای حفظ شما را پیموده باشند چرا که بعد از ملاقاتی که شما چندی بعد از دیدار امام با آقا هادی با حضرت امام داشتید اجازه دادند خبر ملاقات با آقا هادی پخش گردد. آیا از حکم [illegible] آقاهادی توسط امام تا پذیرش او و [illegible] خبرش از رادیو و تلویزیون راه کوتاهی بود که امام پیمودند؟ قضیه آقاهادی و ملاقاتش با امام از آن گونه مسائلی بود که برای هیچ یک از بچه‌های حزب‌اللهی قابل هضم نبود و من روزهای سختی را گذراندم چرا که از بچه‌های اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد تا حوزه‌های علمیه قم و مشهد و سایر شهرها مرا نفرین می‌کردند ولی من به جان خریدم. آخر مگر هر چه از دوست می‌رسد نیکو نیست؟ با اینکه من فرزند امام بودم و بیست سال از آقا سعید بزرگتر بودم از ایشان تقاضای ملاقات کردم اما نپذیرفت ولی از آنجا که قرار گذاشته بودیم از چیزی بعمل نیاید؟ چند روز بعد مجددا این تقاضا را تکرار کردم اجازه نفرمودند. آیا همه اینها از باب محبت به شما نبود. گسترده شدن خطر لیبرالها و منافقین از باب ارادت نبود؟ ولی والله این را خوب می‌فهمیدم که آقاهادی در دل می‌گفت من می‌دانم که شما کسی را غیر از آقای منتظری ندارید چرا مسائل خودتان را از این طریق حل نکنید. من بارها به او گفتم امام مصلحت نظام را با هیچ چیز عوض نمی‌کنند ولی گوش نکرد. آقاهادی در تمامی ملاقاتهایش با من روی این مطلب تکیه می‌کرد که آقا روی افراد و طیف آقامهدی که در زندان هستند حساسند. آنها را آزاد کنید. من می‌گفتم این از توان من خارج است خود جنابعالی هم که دو مرتبه همین را از من خواستید. گوئی تمام دین در این طیف خلاصه شده است.

خلاصه کلام حضرت آیت‌الله آنچه در توان امام بود اعم از اعطاء وکالت‌نامه و عنوان فقاهت و ارجاع احتیاطات به شما و بازگذاشتن دست شما در امور فقاهتیه و دفتر گله عالی قم و موافقت با تعیین نمایندگان شما در دانشگاهها و خارج از کشور و نیز تعیین نماینده در هیئت هشت‌نفری زمین و دهها عنایت دیگر، انجام داد.

علاوه بر اینها با این که همیشه با تاکتیکهای شما مخالف بودند و آیت‌الله آقای محمدی گیلانی شاهد این قضیه است به خاطر حفظ مصلحت سکوت کردند. در جواب این همه محبت‌ها، وقتی از شما با لحن ملایم و جملاتی از این قبیل که من به شما ارادت دارم از شما خواستند از مهدی هاشمی دست بکشید و اعتصاب نکنید شما چه کردید؟ باز هم معتقدید امام با دوست و هم فکر خود خوب عمل نکرده است.

ما زمانی درمورد شما فکر می‌کردیم که اگر امام از شما مثلاً بخواهند برای حفظ اسلام و کیان نظام فرزند خود را قربانی کنید بی‌درنگ انجام می‌دهید ولی شما درآن شب تصورات زیبای همه دوستانتان را خرد و باطل کردید و ما تا حال هم برنیاورده‌ایم چرا که تضعیف شما را جایز نمیدانستیم.

حضرت آیت‌الله
نامه‌های اخیر شما در دفاع از منافقین خیال می‌کنید کار خودتان بوده است.

بعدا سخنان آقای مهدی هاشمی را می‌آورم که چگونه این طیف در طول چندسال کار روی شما موضع شما را به طرف دفاع از منافقین سوق دادند و جنابعالی را به سقوط کامل پیش حزب‌الله کشیدند.

یادتان هست در ملاقات آخر خود با امام شما تهاجمات حرف زدید و امام سکوت کردند وقتی بلند شدید بروید امام فرمودند: دیگر حرفهای شما درست نبود، خدا انشاءالله مرا ببخشاید و مرگ مرا برساند و امام تنها همین دو جمله را فرمودند. آیا از خود پرسیده‌اید که چه کردید که امام مرگ خود را از خدا خواسته است و آن را به اطلاع شما رسانده است؟

آقامهدی در این مورد می‌گوید: «وآقاهادی از من خیلی ناراحت‌تر بود او می‌گفت خمینی چندروز دیگر خواهد مرد و مسئله حل خواهد شد.» می‌دانید این حرفها را آقامهدی چه وقتی زده است؟ زمانی که می‌خواستند اعدامش کنند. او گفته بود می‌خواهم هیچ چیز نگفته نگذاشته باشم تا بلکه خدا مرا بیامرزد. متن نوار ایشان موجود است. اصل این را با سند در جای دیگری نقل می‌کنم.

حضرت آیت‌الله، آیا هنوز معتقدید بیت شما پاک پاک است. آیا هنوز بر این عقیده‌اید که امام با دوست خود به صورتی خوب عمل نکرده است؟

در همان نامه بدون تاریخ به امام نوشته‌اید:

سند شماره ۴۱

«وحضرتعالی با این کار، آخوندهای مخالف را که تا [illegible] ترس و یا شرم حضور نداشتند جری کرده‌اید، و به آنان امکان ضربه زدن را داده‌اید.»

آیا ترس و شرم آخوندهای مخالف و دشمن شما با دستگیری مهدی هاشمی بریزد بهتر است یا دوستان شما به خاطر دفاع شما از او، با جنابعالی بد شوند؟ شما غیر از بعضی از دوستان حضرت امام دوستی ندارید. اینها را بخاطر فعالیتهای غلط طیف آقامهدی از دست ندهید.

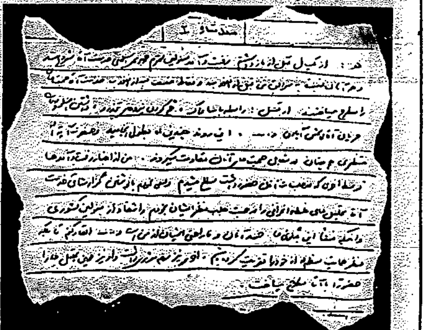

در همین نامه بدون تاریخ که در قضایای مهدی هاشمی نوشته‌اید آورده‌اید:

سند شماره ۴۲

«وضربه‌ای که به اسم حضرتعالی و در پوشش حمایت از من و بیت من به من زده شد از همه ضربه‌هایی که آخوندهای مخالف در رژیم گذشته و در زمان حال زدند و میزنند بیشتر بوده.»

آیا امام که می‌خواست سیدمهدی را از کنار شما دور کند حمایت از شما نبود که می‌فرمایید در پوشش حمایت از من به من ضربه زدند؟

آقامهدی به اعتراف خودش در چند جلد از پرونده‌اش آورده است که (۱) ساواکی بوده (۲) در قتلها و توطئه‌ها شرکت داشت (۳) خود را به دروغ به مظلومیت میزد و شما را تحریک می‌کرد (۴) اخبار و اطلاعات غلط به شما می‌داد (۵) لانه‌های بسیار زیادی در حریم شما داشت (۶) آتش جنگ‌هایی را بر ضد مسئولین کشور مشتعل ساخت (۷) اطلاعات سری مملکت را که به شما می‌رسید در اختیار افراد خام می‌نهاد (۸) مردم را قبل از انقلاب تشویق به عضویت در حزب رستاخیز می‌نمود (۹) به خانواده سلطنتی دعا می‌کرد (۱۰) اختلافاتی بین سپاه و کمیته که منتهی به قتل چند نفر گردید، و سپاه نجف‌آباد و خمینی‌شهر را تحریک نمود که در مقابل سپاه اصفهان مقاومت کنند (۱۱) نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده و اطلاعاتی سپاه پس از انحلال واحد نهضتها (۱۲) مبادرت به نشر اعلامیه علیه مسئولین کشور به نام روحانیت مبارز و حوزه علمیه و فضلا تبریز (۱۳) اقدام به جعل و نشر اوراقی به نام طلاب و فضلای افغانی علیه وزارت امور خارجه (۱۴) توطئه در میان صفوف مبارزین افغانی که منتهی به خونریزی شد (۱۵) تقویت نیروهای منحرف نهضتها.

خلاصه این که خود او به داشتن صفتهایی مثل شیطان، لاابالیگری، مجسمه شر و فساد، حیله‌گری، قدرت‌طلبی، غرور، عجب، خودمحوری، استبداد، ریاء، تکبر، خودبزرگ بینی، حسد، کینه و لعنت، فرو رفتن در منجلاب خطا و خط‌بازی منحرفانه، آلوده اعتراف و اذعان کرده است، آیا اگر کسی او را که دارای این اخلاق و اوصاف است از شما دور کند به شما خدمت نکرده است؟ و تحت پوشش حمایت از شما به شما ضربه زده است؟

او خود در صفحه ۲۷ می‌آورد:

سند شماره ۴۳

«وخلاصه کلام این که آخرین و خطرناکترین اندیشه انحرافی من این بود که با موقعیتی که نزد فقیه عالیقدر برای خودم درست کرده‌ام و (با) اعتماد مطلق بیت ایشان، انتقام بی‌مهریها و کینه‌هائی که مسئولین نسبت به من اعمال کرده و قصد حذف کامل مرا از صحنه دارند بگیرم و در این رهگذر از توطئه‌گری، افشاگری، تهمت زدن، جوسازی و ایجاد بدبینی دریغ نمی‌ورزیدم و از نظر نفسانی خود را متکی به جهات مختلفی می‌دیدم از حمایت رهبری آینده انقلاب گرفته تا محبوبیت نزد اقشار ناراضی جامعه افراد تندرو...»

حضرت آیت‌الله
با این اوصاف وقتی امام می‌فرمایند ایشان در کنار شما نباشند، حمایت از شما نیست؟ اگر شما حاضر نیستید در مقابل این که امام می‌فرمایند آقا مهدی آنجا نباشد امام را تحسین کنید. آقا مهدی در همین پرونده می‌گوید من به تیزهوشی امام که مرا در چند ملاقات شناخت و نگذاشت من در کنار رهبری آینده باشم آفرین می‌گویم (نقل به معنی) در همین نامه بدون تاریخ آورده‌اید:

سند شماره ۴۴

«وامیدوارم از بهره‌برداری ضد انقلاب و آخوندهای مخالف و تفسیرهای رادیوهای بیگانه و خوشحالی آنان تا چه اندازه مطلعید.»

حضرت آیت‌الله
از شما می‌پرسم آیا ملاک انجام کار حق تنها خوشحالی یا بدحالی ضد انقلاب است که اگر خوشحال شوند کار حق را نباید انجام داد؟ امروز اگر ما سلمان رشدی را هم اعدام کنیم رادیوهای بیگانه ضد انقلاب و غرب و شرق بهره‌برداری می‌کنند، پس ما نباید حکم خدا را درباره او جاری کنیم؟ در ضمن ضد انقلاب از اعدام آقا مهدی هرگز خوشحال نشده است.

در نامه به امام نوشته‌اید:

سند شماره ۴۵

«وشنیده شد فرموده‌اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است البته حضرتعالی را شاه فرض نمی‌کنم ولی جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم.»

حضرت آیت‌الله
اطلاع دقیق شما که معلوم شد چگونه است. مثل این حرف شماست که در نامه‌ای به امام نوشته‌اید: «ومن از کارگزاران اطلاعات در مورد زندانها اطلاعاتم بیشتر است» آیا به خدا این حرف خنده‌دار نیست؟ آیا شما از وزارت اطلاعات بیشتر اطلاع از وضع زندانیان و زندانها دارید؟ از اینها گذشته لابد یادتان رفته است که به امام نوشته‌اید حق را می‌گوئیم اگر چه تلخ باشد. من تمام خصوصیات سیدمهدی را می‌شناسم او مخلص اسلام و انقلاب است فردی متدین است از بچگی او را می‌شناسم تقوای او از آقای ری‌شهری کمتر نیست.

حضرت آیت‌الله آیا اطلاع دقیق شما از همین گونه که نوشتم نیست؟ اصلا این سؤال برای من همیشه مطرح بوده است که چرا شما زود و سریع اطلاع دقیق از قضایا پیدا می‌کنید؟ آیا واقعا از خود پرسیده‌اید که چرا این قدر زود قطع پیدا می‌کنید؟ برای روشن‌شدن منشاء این اطلاع دقیق توجه شما را مجدداً به نوشته مهدی هاشمی جلب می‌کنم:

سند شماره ۴۶

«باایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مستضعف و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسلمین و موافقت با رفت‌وآمد افرادی چون لرستی (طلبه منافق تائب) در بیت آقا. او (آقاهادی) در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد (منافقین) تائب هستند رفت‌وآمدشان بلااشکال است.»

حال شما خود قضاوت کنید منشاء یکچنین دیدگاهی با توجه به رفت‌وآمد لیبرالها و منافقین و با توجه به تحلیلی که شرح آن در بازجوئی آقای مهدی هاشمی (سندهای ۲۴/۱ تا ۲۴/۴) رفت چیست؟ ونیز خود قضاوت کنید که منشاء چنین دیدگاهی از شما باتوجه به این که آقا هادی معتقد به کانال احتیاطی و یدکی در خارج از کشور - آن هم از طریق منافقین بود وعلاوه براین معتقد بود منافقین براین رژیم ارجحیت دارند چه می‌تواند باشد؟ آیا با آنچه دربالا آمد به نتیجه‌ای غیر از این می‌رسید که بگوئید، جنایات اطلاعات شما و زندانهای شما روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است؟

حضرت آیت‌الله
آیا برادران بسیار عزیزمان در اطلاعات و زندانها مانند حضرات حجج اسلام ری‌شهری، فلاحیان، رازینی، نیری، پورمحمدی، رئیسی و بسیاری دیگر از همین افراد خوب یعنی برادران مبارزی که به قول امام همه گونه ناسزا را از ساده‌لوحان موجه تحمل می‌کنند و خم به ابرو نمی‌آورند، از [illegible] تیمسار نصیری، ثابتی، منوچهری، حسینی، کمالی ودیگر شکنجه‌گران شاه در سایر شهرستانها بدترند؟ آیا اینان روی ایادی شاه را سفید کرده‌اند؟ آیا مدیرکلهای اطلاعات و روسای ادارات اطلاعات و مسئولین دادگاههای انقلاب وزندانها که کلیه آنان روحانیون پاکباخته‌ای هستند که جانشان را کف دستشان گذاشته‌اند و از امنیت و آسایش این مردم و مملکت دفاع می‌کنند، از مدیرکلهای ساواک شاه بدترند؟ آیا فرزندان امام زمان در اطلاعات و دادستانیها و زندانها سفاکند، کسانیکه از خالص‌ترین و کاملترین افراد جامعه طاغوت اجتناب می‌جستند؟

آیا آقا مهدی هاشمی اینهمه ارزش داشت که شما چشم از بهترین فرزندان انقلاب بپوشید و خود را تا این اندازه به ورطه سقوط بکشانید؟ آیا بچه‌های اطلاعات اکثر قریب به اتفاقشان از خوبترین افراد اینجامعه نیستند؟ شما در آخرت جواب این سؤال را دارید؟ آیا واقعا از این گونه حرفها و نقلها پشیمان نشده‌اید؟ انشاءالله که شده‌اید.

امام در جواب نامه آقای ری‌شهری در مورد طیف مهدی هاشمی در تاریخ ۶۶/۴/۱۶ می‌فرمایند:

سند شماره ۴۷

«... باتشکر از زحمات اعضاء محترم وزارت اطلاعات، این سربازان گمنام امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه که در جنگ با ایادی استکبار در داخل کشور صدمات بسیاری دیده‌اند و از طعن و لعن ضدانقلاب و [illegible] شخصا نرنجیده و وظیفه اسلامی مهمی خود را انجام می‌دهند. با شرائط وزیر محترم اطلاعات آقای ری‌شهری موافقت می‌نمایم انشاءالله خداوند به همه شما توفیق بیشتر عنایت فرمایند.
روح‌الله الموسوی الخمینی»

حضرت آیت‌الله
صمیمانه از شما میخواهم سئوال کنم: چه دستی در کار بود تا شما را از امام تا این حد جدا کرد که شما اطلاعات ومسئولان زندانهای نظام مقدس جمهوری اسلامی را از ساواکیهای شاه بدتر می‌دانید ولی امام آنها را سربازان گمنام امام زمان علیه‌السلام می‌نامند؟ آیا غیر از این است که شما افرادی را که به اقرار خودشان تمام اوصاف زشت مثل شیطان، لاابالی، مجسمه شر و فساد، حیله‌گر، توطئه‌گر، ریاکار، قدرت‌طلب، مغرور، متکبر، منحرف، آلوده به گناه و بسیاری دیگر از این اوصاف دارا بودند، متقی، متدین، [illegible] می‌دانید که از بچگی بزرگشان کرده‌اید واز همه خصوصیاتشان مطلعید وایشان را خوب می‌شناسید والحق هم که چقدر خوب شناختید!! ولی امام با تیزهوشی مخصوص خود اورا شناخت و بعد هم معلوم شد که شناخت امام [illegible] واقعیات و حقایق بوده و شناخت شما چقدر با ساده‌اندیشی همراه بوده است ومتأسفانه اعتماد شما باین افراد که تعدادشان هم در بیت شما کم نیست موجب گشت چنین اطلاعات مغرضانه وبی‌اساسی به شما داده شود تا شما سربازان امام زمان علیه‌السلام را از ساواکیهای شاه بدتر بدانید.

به گوشه‌ای از نامه مهدی هاشمی چند ساعت قبل از اعدامش خطاب به خودتان توجه کنید:

سند شماره ۴۸

«(چه کسی جز ایشان (آقاهادی هاشمی) تحت تأثیر حساسیتها وتحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب وتحولات کشور پندارهای شیطانی برضد امام امت روحی فداه را در ذهنیت خود واندیشه اطرافیان پرورش میداد که نتیجه آن گزارشات انحرافی ومکتوب من والقائات تحریف شده ایشان (سیدهادی) خدمت حضرتعالی ودامن زدن به یک تهاجم بزرگ برضد روح خدا ویادگار انبیاء عظام وسلاله ابراهیم علی نبینا وآله وعلیه‌السلام بود؟)»

شاید خدا او را به خاطر بازگو کردن حقایقی که موجب روشنگری نسلهای آینده انقلاب می‌گردد، بیامرزد.

حضرت آیت‌الله
اگر این نامه‌ها ومصاحبه‌ها ونوشته‌های آقای مهدی هاشمی را نشان شما وافراد بیتتان نمی‌دادیم امروز نمی‌توانستیم ثابت کنیم که شما بلندگوی منافقین ولیبرالها شده‌اید، نمی‌توانستیم ثابت کنیم که تمام نوشته‌های شما از گزارشات انحرافی ومکتوب طیف مهدی هاشمی والقائات تحریف شده سیدهادی خدمت حضرتعالی ودامن زدن به یک تهاجم بزرگ برضد روح خدا ویادگار انبیاء است. واز آنجا که خدا یار امام است باید آقا مهدی هاشمی را هدایت کند به بازگو کردن مسائل توطئه بزرگ بیت شما علیه امام خمینی گردد.

والله این بخاطر پاکی امام است که افراد بیت شما که تصمیم گرفته‌اند جنابعالی را وادار کنند تا نامه‌های بسیار زننده علیه امام بنویسید منحرفین گردند. این از خلوص وتنهایی امام است که ناگهان مهدی هاشمی فریاد می‌زند واعتراف می‌کند که آقا هادی هاشمی در فکر دامن زدن به یک تهاجم بزرگ برضد روح خدا ویادگار انبیا است.

> * صمیمانه می‌خواهم از شما سئوال کنم: چه دستی در کار بود تا شما را از امام تا این حد جدا کرد که شما اطلاعات ومسئولان زندانهای نظام مقدس جمهوری اسلامی را از ساواکیهای شاه بدتر می‌دانید ولی امام آنها را سربازان گمنام امام زمان(ع) می‌نامند؟

آیا دیگر کسی حرفهای ضدانقلاب را باور می‌کند که حذف آقای منتظری تصفیه‌هایی است از طرف جناحی از حکومت علیه جناحی دیگر؟ آیا کسی باور می‌کند که امام یک تصمیم عجولانه گرفته‌اند.

آیا برداشت شما از سربازان گمنام امام زمان - یعنی فرزندان متدین وسلحشور مردم شریف ایران - موجب نشده است که دل امام خون شود وبا قلبی شکسته در نامه اخیر با شما صحبت کنند.

در همین نامه بی‌تاریخ نوشته‌اید:

سند شماره ۴۹

«(من حدس میزدم روزی حضرتعالی از اکثر علاقمندانتان منقطع شوید ولی گمان نمی‌کردم به این زودی عملی شود)».

مهدی هاشمی در نامه‌ای چندلحظه قبل از اعدام خود به برادرش آقاهادی نوشته است:

سند شماره ۵۰

«اکنون که چندلحظه بیشتر به مرگم نمانده است چندنکته را اجمالاً تذکر می‌دهم شما متأسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگ‌نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی سبب بسیاری از تبلیغاتی شدی که عواطف بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساس‌ترین لحظات تاریخ انقلاب و جنگ داعیه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولین را سر دادی که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی.»

حضرت آیت‌الله
امام از دوستانش جدا نشد بلکه داعیه آقاهادی، انفصال شما را از نظام و امام و مسئولین و مردم حزب‌الله به بار آورد. و کسی که از نظام جدا شود از دوستان هم جدا شده است چرا که دوستان شما اداره‌کنندگان نظامند نه دشمنان شما. و متأسفانه ضربه آخر را هم آقاهادی به شما و نظام زد و آن این که شما را به جایی رساند که نگذاشت فریاد اعتراض مردم که از دفاع شما از منافقین و لیبرالها بلند شده بود بشنوید، ولی او تصمیم گرفته بود حرفهای منافقین را از دهان شما بزند و دیدید که موفق هم شد.

من از شما خواهش می‌کنم کمی بیرون از دایره تفکرات آقاهادی و آقامهدی فکر کنید که شما چه کسانی را از دست داده‌اید و در عوض چه کسانی را جذب کرده‌اید؟ آیا از دست دادن امام کم ضایعه‌ای است؟ از دست دادن طلبه‌های خوب که نزد شما آنها را بد جلوه داده‌اند بسیار تأسف‌انگیز نیست؟ آیا از دست دادن فرزندان امام زمان علیه‌السلام در اطلاعات و کمیته و سپاه و جهاد و نهادهای انقلابی خسارتی کوچک برای شما بود؟

باز دیگر دوستانه از شما می‌خواهم که کمی فکر کنید آیا آنهائی که اینهمه در مبارزه [illegible] هیچ کدامشان حاضرند امام را رها کنند و شما را بگیرند؟ اگر یک اشتباه دیگر مرتکب بشوید و به آخوندهائی که تا دیروز شما را [illegible] نزدیک شوید آبرویتان می‌رود. آنها به خون امام تشنه‌اند. خودتان را جمع کنید و بعد از این بیشتر مواظب افکار آقاهادی باشید. بهتر است آقاهادی را از گفته‌های برادرش آقامهدی بشناسید که چندلحظه قبل از مرگ اظهار داشته است.

سند شماره ۵۱

«وراجع به افکار آقاهادی هم البته من یکسری مسائل کم گفتم خصوصی به بعضی از مقامات گفتم ولی کتباً چیزی ننوشتم، روی مسئله حضرت امام و انتظار مرگ حضرت امام، عیب آقاهادی تمایل زیادی می‌گفت یعنی از من خیلی ناراحت‌تر بود در این که امام خمینی چندروز دیگر [illegible] اون می‌گفت انشاءالله خمینی چندروز دیگر خواهد مرد و مسئله حل می‌شود».

به احتمال قوی به نظر می‌رسد او توبه حقیقی کرده است چرا که این مطالب را گفته بود که به قول خودش پاک خدمت خدا برسد.

در نامه‌ای که به تاریخ ۶۷/۵/۹ به حضرت امام نوشته‌اید که یقیناً باعث خوشحالی منافقین و لیبرالها شد و در این نامه قلب امام زمان روحی‌له الفداء را نیز بدرد آورده‌اید، آمده است:

سند شماره ۵۲

«واعدام بازداشت شدگان اخیر را ملت و جامعه پذیر است و ظاهرا اثر سوئی ندارد».

لابد اگر اثر سوئی داشت می‌بایست دست از آنان برداشت و از کسانی که فرزندان این آب و خاک را قتل‌عام کرده‌اند چشم پوشید؟

> * هیچ‌کس زحمات و فداکاریهایتان را فراموش نمی‌کند و رهبر انقلاب و همه دوستداران انقلاب از این موضوع درشگفتند که چرا شما یک مرتبه از آن مواضع به این موضعگیریها رسیدید.

در همین نامه به تاریخ ۶۷/۵/۹ نوشته‌اید:

سند شماره ۵۳

«مسئولین قضایی و دادستانی و اطلاعات ما در سطح مقدس اردبیلی نیستند و اشتباهات و تأثر از جو بسیار و فراوان است و با حکم اخیر حضرتعالی بسا بی‌گناهانی اعدام می‌شوند».

حضرت آیت‌الله مهدی هاشمی در پرونده خود می‌گوید:
«ما اخباری را بهایشان می‌دادیم تا ایشان را به اطلاعات و سپاه حساس کنیم و بالاخره هم توانستیم این کار را انجام دهیم».

البته می‌دانید که من افراد اطلاعات و بچه‌های دادستانی را که با ضدانقلاب در ستیزند مانند مقدس اردبیلی می‌دانم و معتقدم اگر مقدس اردبیلی هم حکومت دستش بود و می‌خواست حکم خدا را جاری کند بهتر از اینها عمل نمی‌کرد. علاوه بر این آیا اگر افراد اطلاعات و سپاه مقدس اردبیلی نیستند معنایش این است که ما احکام خدا را تعطیل کنیم و همه را [illegible]

فرض کنید؟ واقعاً قضات همه باید مقدس اردبیلی باشند که اگر نبودند تشکیلات قضائی مشروعیت نداشته باشد؟ از آن گذشته، اگر مقدس اردبیلی در جریان قضیه مهدی هاشمی بود آیا کاری غیر از کار بچه‌های اطلاعات و دادستانی میکرد؟ و آیا شما در آن صورت اورا متهم نمیکردید که مقدس اردبیلی روی ساواکیهای شاه را سفید کرد چرا؟ برای این که مهدی هاشمی را اعدام نمود؟

در همین نامه ۶۷/۵/۹ نوشته‌اید:

سند شماره ۵۴

«وما تا به حال از خشونتها نتیجه‌ای نگرفته‌ایم».

حضرت آیت‌الله
ما اصولا خشونتی به خرج نداده‌ایم. آیا آیت‌الله صدوقی، آیت‌الله اشرفی اصفهانی، آیت‌الله دستغیب، آیت‌الله مدنی و آیت‌الله قاضی باخشونت ما کشته شدند؟ آیا شهیدان حزب جمهوری اسلامی با خشونت ما کشته شدند؟ آیا شهیدان عزیز باهنر و رجایی باخشونت ما کشته شدند؟ آیا صدها نفر از فرزندان عزیز امام از پاسداران سپاه و کمیته و بسیج در سراسر ایران با خشونت ما کشته شدند؟ آیا قدوسی و ربانی املشی را ما با خشونت شهید کرده‌ایم؟ آیا هزاران نفر از مردم حزب‌اللهی وخوب کوچه و بازار را ما با خشونت کشته‌ایم؟ آیا وزرا عزیز و نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی را باخشونت کشته‌ایم؟ آیا هاشمی و خامنه‌ای عزیز را ما ترور کرده‌ایم؟ آیا ما در معابر بمب گذاشتیم و هواپیماها را ربودیم آیا ما سرسفره‌های افطار سرهای بچه‌های انقلابی را گوش تا گوش درمقابل زن و فرزندانشان بریده‌ایم؟

ما تنها کاری که کرده‌ایم این بوده که نگذاشتیم مهدی هاشمی و برخی از [illegible] و نهضت‌آزادی و پیمان و دیگر لیبرالها و منافقین نزد مردم عاقل و متدین معرفی شوند. ما مطالب دروغ و ساخته و پرداخته آنها را ننوشتیم و به رادیوهای بیگانه ندادیم.

بارها و بارها شهید بزرگوار آقای محمد منتظری می‌گفت: منزل پدر من جای امن منافقین است و من نخواهم گذاشت منافقین آن جا را تصاحب کنند. ولی دیدید که به هر وسیله‌ای بود آنها او را از پای درآوردند و منزل شما تصاحب شد. معذرت می‌خواهم که قلمم گاهی تند می‌شود چرا که ما صراحت را از شما آموخته‌ایم.

در نامه ۶۷/۵/۹ مطالبی نوشته‌اید که دل امام ومردم حزب‌الله را خون نموده‌اید که مطالب آن از هر کس باشد در قعر جهنم است.

حضرت آیت‌الله
مطالب شما حرفهای تازه‌ای نبوده بلکه ده سال است رادیوهای بیگانه همان حرفها را میزنند و امام ونظام را به اتهامات واهی کشتن زنهای بچه‌دار و قتل عام هزاران نفر در چند روز و غیره متهم می‌کنند.

در نامه‌ای به تاریخ ۶۷/۵/۱۱ آورده‌اید:

سند شماره ۵۵

«وسه روز قبل قاضی شرع یکی از استانهای کشور که مرد مورد اعتمادی می‌باشد با ناراحتی از نحوه اجراء فرمان اخیر حضرتعالی بقم آمده بود و می‌گفت مسئول اطلاعات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تشخیص اینکه سر موضع است یا نه پرسید تو حاضری سازمان منافقین را محکوم کنی گفت آری پرسید حاضری مصاحبه کنی گفت آری پرسید حاضری برای جنگ با عراق به جبهه بروی گفت آری پرسید حاضری روی مین بروی؟ گفت مگر همه مردم حاضرند روی مین بروند...» حضرت آیت‌الله شما سپس نتیجه گرفتید و گفتید چون این شخص گفته است که من روی مین نمیروم محکوم به اعدام شده است و [illegible] در حالی که همان قاضی شرع [illegible] آمد و صریحاً گفت آقای منتظری به من دروغ نسبت داده است من این گونه نگفتم، که من به او گفتم شما در مورد آقای منتظری چنین چیزی نگو ممکن است ایشان اشتباه فهمیده باشند. بعد مسئولین اطلاعات و امور قضائی آن استان را خواستیم آمدند و جریان را به آنها هم گفتم آنها اظهار داشتند که اصلا بحث این گونه نبوده است و تقریبا تمام این نوشته حضرتعالی را تکذیب کردند.

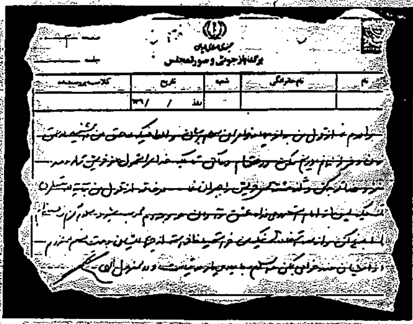

جمهوری اسلامی ایران
برگ بازجوئی و صورتمجلس
صفحه
جلد

نام	نام خانوادگی	شعبه	تاریخ	کلاسه پرونده
			۱۳۶ / /	

حال اگر این مسائل را از اطلاعات و دادستانی به ما بگویند چون حرف سربازان گمنام امام زمان است و آنها مهدی هاشمی را اعدام کرده‌اند پیش شما دروغ است و اگر منافقین و دستیارانشان بگویند عین واقعیت است.

بحث من این است که چرا همیشه کسانی که از منافقین و لیبرالها دفاع می‌کنند مورد اعتماد شما هستند ولی کسانی که از اول با انقلاب و امام بوده و هستند جنایتکارند؟ در تاریخ ۶۷/۷/۹ نامه‌ای برای آقای نخست وزیر نوشتید که توسط افراد [illegible] منزلتان که آنها را خوب می‌شناسید در سطح کشور و خارج منتشر شد. این نامه پر است از بایدها و نبایدها. حال با چه توانایی؟ لابد می‌فرمائید این دیگر به من مربوط نیست چرا که من در اجرا دخالت نمی‌کنم و این را صریحاً در اعلامیه‌هایم نوشته و در نطقهایم بیان داشته‌ام. نخست‌وزیر و دیگر مسئولان کشوران باید به این بایدها و نبایدها جامه عمل بپوشانند.

در این نامه آورده‌اید:
۱- امروز کشورهای تند هم به اشتباه خود واقف شده‌اند و باید مسئولین تنگ‌نظر و سختگیر و بی‌اعتنا به مردم اساساً تعویض شوند.
۲- امروز جنگ برطرف شده و باید به تدریج صف و کوپن را کنار گذاشت.
۳- اطلاعات، سپاه، کمیته، دادستانیها و بازجوها و امثالهم و باید در روش خود تجدید نظر کنند و هشت نه مورد باید دیگر در این نامه.

حضرت آیت‌الله
می‌بینید که در چه فضای دور از اوضاع و احوال حاکم بر جامعه تنفس می‌فرمائید؟ درست است که اگر بایدها عملی شود ایران گلستان می‌گردد، ولی مگر توان عمل به آنها در وضع فعلی وجود دارد؟ شما از خصوصیاتتان این است که به قول امام، می‌خواهید تاریخچه‌تان را خوب ترسیم کنید کاری به تایید نظام و اسلام - اگر تاریخچه‌تان خدشه‌دار شود - ندارید. لذا امام مرتب می‌فرمایند: «من به تاریخ کاری ندارم من به وظیفه شرعی خود باید عمل کنم.» ولی شما متوجه نمیشوید. کجای کار شما خراب است که امام اینگونه میفرمایند؟ اگر هدف این باشد که بایدها و نبایدها تنها بر کاغذ نوشته شود تا تاریخی زیبا و چهره‌ای دلربا برای انسان ترسیم کند، گفتن و نوشتنش آسان است من هم می‌نویسم هر ایرانی باید دارای یک منزل با امکانات بهتری باشد، هر ایرانی باید یک ماشین سواری داشته باشد و هر ایرانی باید حقوقش در برابر خرجش باشد و... اصولا این بحث را ما همیشه با شما داشته‌ایم که اگر آنچه جنابعالی و یا حضرت امام و یا مسئولین دیگر نظام می‌فرمایند به صورت ارشاد باشد یعنی خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی را در تمامی زمینه‌ها ترسیم کند، هیچ مانعی ندارد چرا که مدیران انقلاب باید راه صحیح را نشان بدهند اما فرق جنابعالی با بقیه این است که شما این مسائلی را که می‌گوئید کار به توان اجراء آن ندارید و هر وقت مسئولین و [illegible] می‌بینید با ... پرخاش می‌کنید چرا به گفته‌های من عمل نمی‌کنید.

حضرت آیت‌الله
از آنجا که بیشتر اطرافیان شما جنبه تبلیغی مسائل برایشان مطرح است و شما در دست آنها اسیرید. کار بدینجا می‌کشد. مثلاً اگر از شما بپرسند خیلی از مسائل این نامه که مربوط به آقای نخست‌وزیر نیست چرا جوابی برای آن ندارید. از آن گذشته اگر شما از اوضاع مملکت خبر داشته باشید متوجه می‌شوید که در صف و کوپن معضل‌های بسیاری است که تا رفع آن علل صفها پا برجاست. متأسفانه در همین نامه هم مسائلی را مطرح کرده‌اید که با خط ضد انقلاب و منافقین هم سوئی دارد.

مهدی هاشمی بارها گفته است که طیف ما سعی می‌کرد آیت‌الله منتظری را علیه نهادهای انقلاب و اطلاعات بدبین کند که میبینید که همان طیف هنوز دست از سر شما برنداشته‌اند، چرا که در این نامه با اینکه [illegible] صدای [illegible] و کشور را درآورده است، شما در مورد آنها هیچ حرفی نزده‌اید ولی آورده‌اید: باید دادستانیهای انقلاب در روش خود تجدیدنظر کنند، با این که ارتش هم وجود دارد، فقط باید سپاه در روش خود تجدیدنظر کند، با این که شهربانی و ژاندارمری هم وجود دارد، فقط باید کمیته در روش خود تجدیدنظر کند و از میان همه وزارتخانه‌ها و ادارات تابعه، تنها وزارت اطلاعات باید در روش خود تجدیدنظر کند.

اینها نیست جز این که منافقین و لیبرالها و ضد انقلاب به صورت عام روی سپاه، کمیته، وزارت اطلاعات و دادستانیهای انقلاب حساسند لذا به محض این که نخست‌وزیر خدمت شما میرسد فورا حرفهای آنها باید زده شود ولو این که به نخست وزیر مربوط نباشد. از این که با صراحت لهجه حرف میزنم عذرخواهی می‌کنم چون صراحت لهجه را از شما آموخته‌ایم. خواهش میکنم کمی در مورد باید مسئولین تنگ نظر و سختگیر اساساً تعویض شوند فکر کنید. اینهم مانند قضیه روانشناسی است که مأمورین کمیته میبایست باشند. ما یک نفر را بیرون کنیم شما پدر ما را در میاورید چه رسد به اینهمه افراد.

حضرت آیت‌الله
من بار دیگر از شما دوستانه می‌خواهم که سعی کنید خود در مسایل مستقل باشید و هرچه را به شما میگویند قبول نکنید. چه رسد به این که بنویسید.

مهدی هاشمی در صفحه ۱۸ پرونده خود می‌گوید:

سند شماره ۵۶

«وسعی وافر داشتم که شبهه‌ها را به آقا منتقل و ایجاد حساسیت نمایم این کار از اول که شروع شد تا این اواخر ادامه داشت و رو به افزایش بود، و در چند سطر بعد اضافه می‌کند: در راندن افراد خالص از ارگانها هم من و هم اخوی فعال بودیم و هر کدام به نوبه خود با تماسهایی که جداگانه یا مجتمعا با آقا می‌گرفتیم دیدگاههای انحرافی خودمان را در لباس حق به جانبی خدمت آقا مطرح می‌ساختیم که قطعا بدون اثر نبوده است تلاش بی‌وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیتهایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند با حضرت آیت‌الله منتظری که طبعا با تعداد و استمرار این ملاقاتها ذهنیت ایشان در جهت همان مسایل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می‌شد.»

حضرت آیت‌الله
آیا باز هم شک دارید که این گروه موجب شد تا فضای شما به اینجا کشیده شود و متأسفانه شما همه چیز را از اینها قبول می‌کردید حتی این مسئله را که در نامه ۶۵/۱۰/۱۹ به امام آورده‌اید:

> * من فعلاً تنها خطر شما را منافقین و لیبرالهای بی‌دین و مرفهین بی‌درد نمی‌دانم. من علاوه بر آنها خطر را در آخوندهای بدجنس متحجری می‌دانم که در نجف امام را متهم به تارک‌الصلوة بودن کردند و پانزده سال خون به دل امام کردند. حواستان جمع باشد.

سند شماره ۵۷

«در بعضی مدارس قم [illegible] طلبه‌ای را به خاطر شرکت در تشییع جنازه شهداء از مدرسه اخراج کرده‌اند».

آیا امام توسط خود من به شما پیغام ندادند که این مدرسه کجاست و این را چه کسی به شما گفته است؟ امام بارها گفتند این فرد کیست که اغراق کرده است؟ و شما به امام جواب ندادید. واقعاً کدام متحجری است که جرأت کند طلبه‌ای را به جرم تشییع جنازه شهداء از مدرسه بیرون کند؟

شما مواضعتان تا آن روزی که خودتان بودید خوب و انقلابی بود اما وقتی در دام طیف مهدی هاشمی افتادید این گونه شد. شما قبلا می‌گفتید منافقین خائن هستند، حال چیز دیگری می‌گوئید. شما قبل از شهادت شهید محمدمنتظری می‌گفتید شریعتمداری باید اعدام شود، ولی بعد از مرگ شریعتمداری اعتراض داشتید که چرا نگذاشتند تشییع شود. از این قبیل مسائل بسیار دارم اما سرتان را درد نمی‌آورم.

در همین نامه ۶۵/۱۰/۱۹ نوشته‌اید:

سند شماره ۵۸

«دیروز خانواده امید نجف‌آبادی آمده بودند که او (یعنی امید) به وسیله تلفن باگریه گفته است به آقا بگوئید به دادما برسند که تلفن را قطع کردند. این آقای امید مردی است مجتهد و از مدرسین منظومه و اسفار و در زمان اختناق رساله و تحریر حضرتعالی را محرمانه چاپ و منتشر می‌کرد».

جناب آقای منتظری حتما می‌دانید که امید نجف‌آبادی چه سابقه‌ای داشت و سرنوشت او با قوم لوط گره خورده بود. مگر فروش و چاپ رساله و تحریر و مبارزه موجب می‌شود که از کسی که محکوم به اعدام است دفاع کنیم و اما دفاع شما از آقای امید نجف‌آبادی هم بدلیل ساده‌اندیشی شما و هم به جهت القائات و فشارهای همه جانبه و حساب‌شده افراد بیت شماست که توانسته‌اند از روح لطیف و حساس شما در جهت خواسته‌ها و اهداف خود استفاده نمایند و در شرایط مناسب بنام خانواده‌های زندانیان و حتی تحریک آنان به نامه و عریضه نگاری برای حضرتعالی ذهن شما را به مسئله فشار و سخت گیری در زندانها که اساساً یک مسئله [illegible] و بی‌واقعیتی است مشغول نمایند و جالب است که مهدی هاشمی در نامه چهار صفحه‌ای خود به شما روی همین مسئله تکیه می‌نماید و می‌نویسد که ما بتصور اینکه حتی در زندان نیز حمایت شما موجب تسلی ما خواهد بود لذا ما به بستگان زندانیان القا نمودیم که بستگان شما تحت شکنجه هستند تا شما را تحریک نمایند. اکنون به متن نوشته مهدی هاشمی به جنابعالی توجه فرمائید.

سند شماره ۵۹

«همان تصور خامیکه قبل از بازداشت برما سایه افکنده بود که حضرتعالی تاآخرین لحظه از این طیف حمایت خواهید فرمود، در ایام بازداشت و بازجوئی نیز همواره تسلی دهنده بسیاری از متهمین بوده است و بهمین دلیل در تلفنها و ملاقاتها به بستگانمان القاء کرده‌اند که افراد تحت وحشیانه ترین شکنجه‌ها قرار گرفته‌اند تا بلکه حضرتعالی و روح لطیف وحساس شما را در جهت حمایت از خود تحریک نمایند ولی مطمئن باشید واقعیت برخلاف این است.»

جنابعالی از یک طرف در امور بازجوئی مسایل دخالت میفرمودید و از طرف دیگر در نامه‌ای به دانشجویان خارج از کشور نوشتید: من در کاری دخالت نمی‌کنم و در نامه مورخه ۶۵/۱۰/۱۹ به حضرت امام نوشته‌اید:

---

* سند انتصاب در آخر اسناد آمده است

متن کامل نامه حجت‌الاسلام احمد خمینی به آیت‌الله منتظری

سند شماره ۶۰

"اجازه دهید مانند طلبه‌ای بدون عنوان و مسئولیت مشغول درس و بحث باشم."

جنابعالی خودتان می‌دانید که طرح این پیشنهاد فقط برای اعتراض به جریان دستگیری مهدی هاشمی و در حقیقت شروع فاصله شما از نظام بود.

این جدایی بافرنامه بوده است طبیعی است که همه کس از برخورد شما انفصال شما را از نظام می‌فهمید.

مهدی هاشمی در نامه خود به آقا هادی معترض است که چرا در مورد جدایی آقای منتظری تلاش کرده است پس معلوم می‌شود از جدایی جنابعالی از نظام نیز حساب شده است و موضع گیریهای شما هم مؤید همین واقعیت است.

جالب است که آقاهادی همین مطلب را پشت روی شما به آقای رفسنجانی گفته بود که چرا آقا باید به گونه‌ای حرکت کند که کارهای بدنظام دامن ایشان را بگیرد، و همین مطلب را نیز دو سه مرتبه به خود من گفت و از آنجا که شما شدیداً تحت تاثیر این القائات بوده‌اید در جلسه شبهای جمعه خود به نقل از آقای موسوی خوئینی‌ها ـ گفتید که من اصلاً از این نظام نیستم.

حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم مقام رهبری کنار گذاشته نشده است بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی امام در اطلاعیه خود برای عبرت کلی و یک سال قبل از دستگیری او دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کنند، و از همه بیشتر تلاش شخص امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی موثر شد و همانگونه که او در بازجوییهای خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید آیت‌الله منتظری متاسفانه راه جدایی از واقعیات را در پیش گرفت و به سوئی روانه شد که فرجام آن فاجعه بود.

اکنون به گوشه‌ای از اعترافات مهدی هاشمی توجه کنید:

سند شماره ۶۱

"متاسفانه بگویم ما در آن روزها به خاطر توهم شیطانی که داشتیم تلاش می‌کردیم در موضع گیریها حتی الامکان موضع فقیه عالیقدر جدای از موضع حضرت امام باشد."

حضرت آیت‌الله

یادتان هست من می‌گفتم اینها برای شما به دروغ نامه می‌نویسند و مطالب خود را بعنوان نامه‌های رسیده از مردم القا می‌کنند. شما باور نمی‌فرمودید و شاید اکنون نیز باور نفرمایید که اصحاب همان تفکر در کنار شمایند.

وقتی آقای هادی هاشمی در سرنامه جدایی شما از نظام و امام را علت غیر از آنچه شد تصور نمی‌رفت حال بار دیگر به نامه مهدی هاشمی چند لحظه قبل از اعدام توجه فرمایید. خطاب به آقا هادی می‌گوید:

سند شماره ۶۲

"شما متاسفانه باهمان روحیه خود محوری و تنگ نظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی سبب بسیاری از فجایع شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ دامنه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولین را سرمایه‌ای که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی."

حضرت آیت‌الله طیف مهدی هاشمی هنوز هم دست از شما برنمی‌دارند چرا که آنها امام را قبول ندارند چه رسد به شما و به قول امام چون اعتقاد به ارتباط بامنافقین ولیبرالها دارند هیچ پلی را بهتر از شما نمی‌بینند و ایشان را بارها گفته‌اند. وقتی امام تاکید روی رسیدگی به مسائل مهدی هاشمی داشتند معلوم بود بخوبی و ذکاوت سرشار خود مسائل را تحلیل می‌کردند. متاسفانه شما که برادرش دامادتان بود و بخاطر اشتغالتان و به قول خودتان اورا از بچگی بزرگ کرده بودید و از تمام خصوصیاتش اطلاع داشتید هرگز او وطیف اورا نشناختید. شما قتل فرزند عزیز و بزرگوار خود را هم نشناختید و اورا حواله منافقین کردید درحالیکه حضرت امام مرحوم منتظری را چون شهید بهشتی جهان اسلام را فرزند اسلام و قرآن خواندند

*** از آنجا که در شما صفا و پاکی را سراغ دارم معتقدم خداوند شما را هدایت و حفظ می‌کند و از امام انشاالله فاصله نمی‌گیرید و دوباره دوستان خوب قدیم خود را جذب خواهید کرد که انشاالله این گونه بشود.**

خلاصه کلام این که آقای مهدی هاشمی چندبار در طول بازجوئیهایش به این مسئله تکیه کرده است که ما از سالها قبل روی آیت‌الله منتظری کار می‌کردیم. از طرف دیگر آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که حال که مسئولین با ما (یعنی طیفشان) این گونه برخورد می‌کنند ما باید به منافقین نزدیک شویم. مهدی هاشمی گفته است مدتها مسائل معروف و بعد بواسطه نائب آقای ارمنی با منافقین ارتباط برقرار کردیم چرا که آقاهادی منافقین را براین رژیم ترجیح می‌داد. جنابعالی هم که اجازه داده بودید که منافقینی که تائب هستند رفت و آمدشان در بیت شما بدون مانع باشد آقا هادی هم که تسهیلات لازم را برای رفت و آمد لیبرالها مانند نهضت و مجاهدین خلق یعنی منافقین‌ها، نهضت آزادی و منافقین فراهم می‌کرد، مکانهای حساس بیتتان را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند شما هم با سلامة النفسی خودتمامی حرفهای این طیف را وحی منزل می‌دانستید.

برای نشان دادن ضعف شما در شناخت افراد همین بس که با شجاعت در نامه به امام فرمودید اورا از بچگی بزرگ کرده‌اید و تمام خصوصیات اورا می‌شناسید که فردی متدین متعبد، متعهد و باتقوی است از طرف دیگر آقا هادی وطیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش عملی کوتاهی نکرده‌اند. از طرفی دیگر آقا هادی معتقد بوده است که امام می‌میرد و از دست او خلاص می‌شوند و کارها حل می‌گردد. از تمامی اینها و خیلی چیزهای دیگر از جمله هماهنگی بارادیوهای بیگانه و سیاستهای خارجی به این نتیجه می‌رسیم که این گروه فاسد و مرموز تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم مقام رهبری چهره‌ای خشن که زنهای بچه‌دار را می‌کشد به دنیا معرفی کند و بعد ایشان را بسته بندی شده بسپارند که آیت‌الله منتظری بیزار از امام است در قدم بعد آیت‌الله منتظری را از نظام جدا سازد وبعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده که از زبان شما هم نقل شده همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند.

ملت عزیز ایران می‌بینند که چگونه دست روشن نقشه شوم این باند کثیف را روشن کرده‌ام ونشان داده‌ام که قضیه آقای منتظری هرگز به خاطر چند انتقاد سطحی از اوضاع کشور که از رادیو تلویزیون پخش می‌شد نبوده به خاطر بدگوئی و لعنتیات ایشان نسبت به مسئولین نظام ویا تصفیه جناحی از نظام علیه جناحی دیگر نبوده است بلکه نقشه‌ای بوده است حساب شده که با سیاستهای خارجی هم هماهنگی‌های لازم صورت گرفته بوده که به علیه امام این نقشه با پل آقای منتظری تحقق یابد و بلافاصله ایشان را نابود کرده وکشتن ایشان را بدست حزب‌الله طرفدار امام جا بزنند.

امام بارها فرموده‌اند که اطرافیان آقای منتظری به محض اینکه استفاده لازم را از ایشان کردند ایشان را نابود می‌کنند. این سخن امام که سالها قبل فرموده‌اند بعد از چند سال برای ما روشن شد.

از آنجا که امام آقای منتظری را فردی ساده لوح می‌دانستند بارها از ایشان خواستند تنها به درس و بحث بپردازند و از کارهای سیاسی اجتناب کنند در مورد درس و بحث چیزی نمی‌نویسم آنچه من آوردم گوشه‌ای بیست حساب شده علیه شخص امام و مسئولین رده بالای نظام، توطئه‌هائی علیه تمامی افرادی که با عشق امام زیستند و با عشق امام مبارزه کردند که می‌خواستند بدست فقیهی وارسته که سالیان دراز در کنار امام بوده است انجام دهند. چرا که لیبرالها و منافقین از آنجا که پایگاه مردمی ندارند خود نمی‌توانند ابتدا وارد عمل شوند. پس راهی غیر از بیت ایشان پیدا نمی‌کردند.

البته این روشن است که بعد از این نامه عده‌ای نامه‌های تنظیم کنند که هرچه اینجا آورده‌ام نادرست است اما خدا ومردمی که با تعقل وتفکر بمسائل می‌نگرند بهترین قضاوت کنند. خداوندا تو می‌دانی که من عاشق آقای منتظری بودم. خداوندا تو می‌دانی که امام بیش از سه سال است همه‌گونه تلاش خود را نمود تا آیت‌الله منتظری که حاصل عمرش بود آگاه شود که چه نقشه شومی در کار است. خدایا عنایت کمک فرما تا ایشان آگاه شوند وبه خیل دوستان امام ملحق گردند.

سخنم را با تذکر جمله جنابعالی درنامه به آقای نیری که باز حکایت از همان خط منافقین خلق در بیت جنابعالی دارد به اتمام می‌رسانم. نوشته‌اید:

سند شماره ۶۳

"مجاهدین خلق اشخاص نیستند یک سنخ تفکر وبرداشت است یک نحو منطق است منطق غلط را باید با منطق صحیح جواب داد با کشتن حل نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود."

حضرت آیت‌الله منتظری - اولاً چه شد که منافقین پس از ده سال دوباره مجاهدین شدند که اگر منطقشان را تصحیح کنند در نظام اسلامی امام و رجحان داشته باشند

ثانیاً مجاهدین خلق با منطق آنهمه جمعه شهیده محراب را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق حزب را منفجر کرده و ۷۲ تن از یاران با وفای امام را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق در خیابانها وادارات بمب گذاری کردند؟

مجاهدین خلق با منطق رئیس جمهور ونخست وزیر و بقیه را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق تعداد کثیری از عزیزان این نظام مانند قدوسی، هاشمی‌نژاد و... را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق انبارهای جبهه را به آتش کشیدند؟

مجاهدین خلق با منطق این همه وکیل و وزیر را از این جمهوری را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق شبها به شکار حزب‌الله می‌رفتند وصدها نفر افراد مشغول کوچه وبازار را کشتند؟

مجاهدین خلق با منطق هواپیماهای این مردم را دزدیدند وبه عراق فروختند؟

مجاهدین خلق با منطق در ایران جاسوسی می‌کنند؟

مجاهدین خلق با منطق با صدام همکاری کرده بچه‌های حزب‌الله را در جبهه‌های جنگ در عملیات مختلف کشتند؟

مجاهدین خلق بامنطق می‌خواستند تا تهران بیایند؟

مجاهدین خلق با منطق هواپیمای حامل شهید محلاتی وبقیه افراد از هیئتهای قضائی وتقنینی را شناسائی کردند وبه دولت عراق اطلاع دادند تا سرنگون کنند؟

مجاهدین خلق با منطق...؟؟؟

تنها مجاهدین خلق با منطق خود افراد بیت شما را از خودشان کردند به صورتی که به تمامی آنان اجازه رفت وآمد در منزلتان را دادید.

مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که امام را کشنده زنهای بچه‌دار معرفی کردید.

مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که بچه‌های اطلاعات فرزندان امام زمان علیه السلام را از ساواکیهای شاه بدتر دانستید.

مجاهدین خلق با منطق خود شما را به آنجا کشاندند که نامه‌هایی در دفاع از آنان نوشتید.

این نامه به پایان رسید ما همچنان در اول وصف خیانتهای آشکار و پنهان اطرافیان جنابعالی ماندهایم باور بفرمائید که همیشه با فکر و ذکر شما روز و شب را میگذرانم.

آخر شما امید همه ما بودید بار دیگر از جنابعالی عاجزانه میخواهم که با یک حرکت انقلابی خود را از طیف سیدمهدی هاشمی رها کرده و در مرتبه‌های صحبت بسیاری دوستداران امام و شما قرار گیرید. آنروز از خداوند متعال سلامتی و شادابی و پیروزی شما را و منصر شدن عظمت علم و شهامت اطرافیانتان خوشنامتر ونیکی را خواستارم.

۱- از تکرار مکررات در این نامه عذرخواهی میکنم

۲- از اینکه بعضی از جملات تند است معذرت میخواهم آخر، صراحت لهجه را از شما آموخته‌ایم

۳- اگر تندی نامه متاثرتان ساخته است خود را جای امام بگذارید و آنوقت کمی فکر کنید که خدا را خوش میآمد تا شما برای دلخوشی چند لیبرال و منافق پیرمردی زنده دل و الهی که همه عمرش را صرف اعلاء کلمة‌الله کرده است آدم‌کش و مخصوصاً زنان بچه‌دار کش معرفی کرده باشید و با این حرکت غیر اسلامی انسانی دل مشتاقان قسم خورده اسلام و نظام و ایران را شاد کرده باشید؟ کمی فکر کنید که چگونه حضرت امام ملمعا سالها زیر شلاق اتهامات یعنی شما و لیبرالها ومنافقین تنهای تنها صبر کردند و برای مصلحت نظام و اسلام با قلبی شکسته خون دل خوردند.

حضرت آیت‌الله

اگر از منافقین و لیبرالها و طیف مهدی هاشمی جدا نشوید مطمئن باشید تمامی حزب‌اللهی‌ها در آخرت در مقابل پیامبر اکرم جلو شما را خواهند گرفت.

والسلام علی من اتبع الهدی
۶۸/۲/۶ احمد خمینی

* در ضمن سه نامه از مهدی هاشمی ۱- به جنابعالی و ۲ و ۳ به آقای هادی هاشمی را در اسناد آورده‌ام

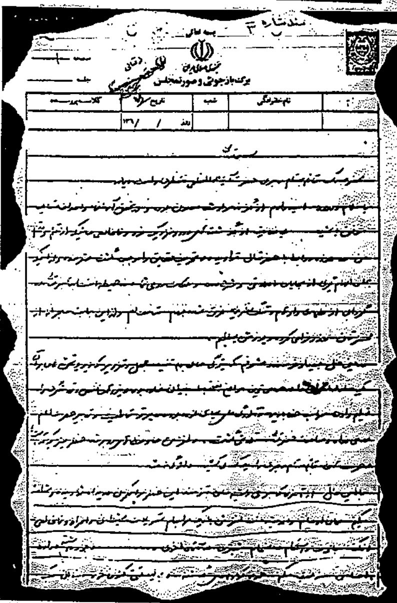

جمهوری اسلامی ایران
برگ بازجوئی و صورتمجلس

کلاسه پرونده	تاریخ	شهرت	نام خانوادگی	نام
	روز / ۱۳۶ /			

*** شما مواضعتان تا آن روزی که خودتان بودید خوب وانقلابی بود اما وقتی در دام طیف مهدی هاشمی افتادید این گونه شد.**

*** این نامه به پایان رسید ما همچنان در اول وصف خیانتهای آشکار و پنهان اطرافیان جنابعالی ماندهایم.**

نامه سید مهدی هاشمی به آیت‌الله منتظری ۱

بسمه تعالی

محضر مبارک فقیه‌عالیقدر رهبری حضرت آیت‌الله العظمی منتظری دامت افاضاته با سلام و درود. امیدوارم از گزند حوادث مصون بوده و در تحقق آرمانها و اهداف متعالیه موفق باشید. بی‌نهایت از گذشته‌های دور و نزدیک خود و ناخالصی‌هائیکه از قلم و قدم من در حوزه روابط با حضرتعالی تراویده و تحریف حقایق را موجب گشت شرمنده و از اینکه به جای الهام‌گیری از سجایای اخلاقی و شرح صدر و ملکات روحی شما در حیطه انتساب به حضرتعالی در گردابی از ظلمات و اوهام و تنگنظریها غرق شده بودم متاسفم و از این بابت عاجزانه از محضرتان عذرخواهی کرده و پوزش می‌طلبم.

در عین حال بسیار خرسند و مشعوفم که تیرگی‌های بهم تنیده جهل و تزویر که زیر پوشش‌های مراقبه یک معادله انحرافی را در حساس‌ترین مواضع انقلاب پنهان نهاده بود و نیروهای مخلص و تلاشگری را تسلیم وادی سراب خط بازیها و آلودگی‌های سیاسی نموده بود در پرتو ملاطفت و تدبیر حضرت امام روحی فداه و مساعدت حضرتعالی متلاشی گشته لغزشها و خطهای زیرهرنگ خطرخیزی که قداستها و حرمتهای فقیه‌مقام رهبری را یدک می‌کشید واژگونه شد. با این حال از آن روز که برخی رفقهای نتوسند این خطر را مکنون در پناه شما دیده و مشاهده می‌کنم همان اوهام و اندیشه‌های لغزش باری که مرا بدام تسویلات شیطانی و افراد ناخالص افکند باقوت و استحکام و انسجام بیشتری در آقای اخوی... وجود داشته و دارد احساس مسئولیت می‌کنم علیرغم کژیهای گذشته و بی‌لیاقتی کنون خود بعنوان یک واجب شرعی النصیحة لائمة المسلمین گوشه‌ای از حقایق تلخ را با صراحت به محضر آن شخصیت بزرگواری که پس از مقام معظم رهبری ملجاء میلیونها انسانی است که در راه اعتلای کلمة‌الله از همه چیز خود گذشته‌اند تقدیم نمایم اگر احیاناً در بیان مطالب قلم به گستاخی کشیده شود معذورم دارید چه آنکه صراحت را ما و همه از شما آموخته‌ایم بخصوص هنگامیکه فراتر از شخص و شخصیت و ماورای منافع فردی مصالح اسلام و انقلاب و آینده رهبری مطرح باشد.

چنانچه حضرتعالی دفتر حوادث یکسال اخیر را به صفحه ورق‌زده و مقطع زمانی شش ماهه: اول سال ۶۵ را که به تحریک دوستان قدیم خودمان فشارهایی متوجه شما گشت را در یک محور جدا از پی‌گیریهای حضرت امام مدظله‌العالی نسبت به تخلفات من مطالعه فرموده و بیرون از مدار شایعات و توجیه‌گریها، عملکرد اخوی و من و جمعی از دوستان دیگر را ملاحظه بفرمائید خواهید دید چه لغزشهای بزرگی در حریم پاک فقیه‌مقام رهبری شکل گرفته بود و زیر پوشش موافقت و تائید حضرتعالی دامن زده میشد که من ذیلاً به قسمتهائی از آن اشاره خواهم نمود.

چه کسی جز اخوی از موقعیت خود نزد شما سوءاستفاده نمود و اخبار و گزارشات حساس انقلاب و کشور را با انگیزه حب و بغض‌های خطی دراختیار دوستان نزدیک قرار می‌داد و آتش جناح‌بندی بر ضد مسئولین کشور را که خواه‌ناخواه به تفرقه‌افکنی منتهی میشد مشتعل ساخت؟ که تنها یک نمونه آن افشای جریان مک‌فارلین است که پس از بازداشت من و بانگیزه انتقامجوئی از مسئولین اجرائی کشور انجام گرفت و اطلاعات بکلی سری انقلاب را دراختیار مشتی افراد خام قرارداد که نتیجه‌ای جز کشتار بیرحمانه مردم بی‌گناه کشور در بمبارانهای هوائی نیمه دوم سال ۶۵ نداشت چه کسی جز ایشان باهم فکری و همکاری من و دوستان دیگر باطرفندهای مرموز و صرفاً به انگیزه‌های خطی حساسیتهای حضرتعالی را برضد فرماندهی سپاه در سال ۶۳ تشدید ساخت و با چشمپوشی از فداکاریها و ایثارگریهای رزمندگان سلحشورمان در جبهه‌ها تنها نقاط ضعف سپاه را خدمت شما گزارش نمود تا آنجا که رقابت و کشمکش با این ارکان انقلابی به لغو ملاقاتهای فرماندهی با حضرتعالی منتهی گشت.

چه کسی جز ایشان تحت تاثیر حساسیتها و تحلیلهای ذهنی غلط از روند انقلاب و تحولات کشور پندارهای شیطانی برضد امام امت روحی فداه را درذهنیت خود و اخیتاً اطرافیان پرورش میداد که نتیجه آن گزارشات انحرافی و مکتوب من و القائات تحریف‌شده ایشان خدمت حضرتعالی و ملتی زدن به یک تبلیغی بزرگ برضد روح خدا و یادگار انبیاء عظام و سلاله ابراهیم علی نبینا و آله علیه‌السلام بود؟

بدنبال این کج‌اندیشیها که در اکثر موارد به دید کلامهای حضرتعالی تقویت می‌شد تحلیل ایشان و ما و طیف مرتبط بابیت شما از مسایل رهبری، جنگ، اقتصاد، سیاست، حاکمیت و... راه انحراف پیمود. چه کسی مسئول مسامحه و سهل‌انگاری مصلحت‌آمیز دربرابر امواج زهرآگین انتقادها و نارضایتی‌ها است که دستهای مرموز بانگیزه تفرقه‌افکنی بین حضرتعالی و رهبری انقلاب و نظام به سوی بیت و دفتر شما هدایت می‌کردند، و مگر همین امواج فزاینده نارضائیها نبود که از طرق گوناگون و بالطائف‌الحیل توسط اخوی و دیگران به حضرتعالی منتقل می‌شد و مگر همین طرفندهای ناشیانه و مرموز موجب نگشت که بالاخره حضرتعالی رابطه خویش بانظام را قطع بفرمائید.

حضرتا گواه می‌گیرم و آقای اخوی نیز اگر یک لحظه وجدان خویش را بداوری فراخواند شهادت خواهد داد که قطع رابطه بانظام زائیده مجموعه حرکتهائی بود که ایشان بازسازی ملاقاتهای خطی، بزرگ نشان دادن ضعفها و کمبودهای کشور و ارائه تحلیلهای التقاطی و القائات حساب شده و... طی چند ماه انجام داده است. البته انکار نمی‌توان کرد که علاوه بر زمینه‌های اولیه که در ژرفای تشخیص حضرتعالی وجود داشته عوامل دیگری نیز موثر بوده است که چه بسا اخوی نیز از آنها بی‌اطلاع بوده است ولی قدر مسلم اینکه اگر ایشان نمی‌خواست چنین امری تحقق نمی‌یافت. فراتر از این بگویم اگر شرح صدر بی‌حدومرز شما وجود نمی‌داشت و درسیاست اغماض از لغزشها افراط نمی‌فرمودید و اسرار مراتب‌های معلوم از نظام اجرائی کشور نمی‌داشتید و دربرابر افراطها و غلطهای اخوی و دیگران عکس‌العمل جدی و قاطع نشان می‌دادید موج سوءاستفاده و تندرویها و لغزشها و بدبینی‌ها مهار می‌گشت، و درشرایطی که انقلاب اسلامی درحصار توطئه‌های استکبار جهانی قرار دارد و آتش جنگ از هرسو زبانه می‌کشد قلب نازنین امام امت روحی فداه بدرد نمی‌آمد و حوادث کنونی روند دیگری می‌یافت.

حضرت آیت‌الله سوگند به ارواح مطهره شهدای جمعه خونین مکه و شهیدان انقلاب اسلامی و بخصوص شهید محمد رضوان‌الله علیهم اجمعین که در بیان مطالب فوق انگیزه‌ای جز رضایت حق و مصلحت اسلام و آینده رهبری را نداشته و در فضائی کاملاً آزاد و آگاه و بدون اینکه قصد تنقیص اخوی که سمت استادی برمن را دارد داشته باشم. از حضرتعالی استدعا می‌کنم بدون توجه به جرائم و تخلفات من که فصل جداگانه‌ایست و به آقای اخوی ارتباط ناچیزی دارد یک بار دیگر نامه را بادقت مطالعه و قضاوت فرمائید و چنانچه مصلحت دیدید امر بفرمائید تا مفصل جریانات را خدمت شما درنامه دیگری بنوشته تحریر درآورم ارجو من الله تعالی ان یوفقکم لمرضاته و تسدید خطاکم

والسلام علیکم و رحمة‌الله

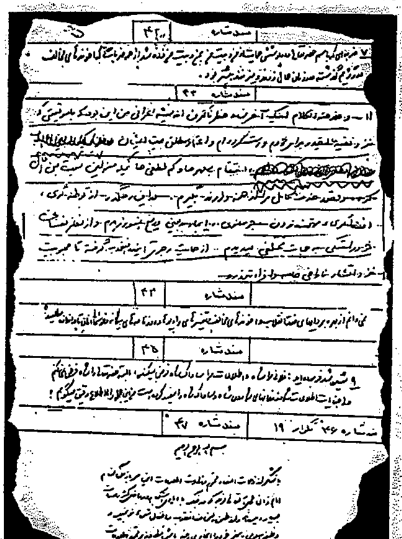

سند شماره ۴۲
سند شماره ۴۳
سند شماره ۴۴
سند شماره ۴۵
سند شماره ۴۶

*** ذکر این نکته در بیان تلخی حوادث کافی است که حضرت امام روحی فداه پس از کنار گذاشتن شما ظرف چند ساعت چندین بار گریستند وبارها فرمودند که لحظه‌ای از آقای منتظری غافل نیستم، ولی چه کنم که مصلحت نظام ایجاب می‌کرد که ایشان کنار بروند.**

نامه سید مهدی هاشمی به سید هادی هاشمی ۲

بسمه تعالی

خدمت ذی شرافت اخوی وابسته معظم حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای سیدهادی هاشمی زیدعزه‌العالی.

باتقدیم گرمترین سلامهای برادرانه توفیق حضرتعالی را در راه خدمت به اسلام ومسلمین وتحقق بخشیدن باهداف عالیه انقلاب اسلامی در سایه خط امام مدظله‌العالی خواستارم. باری از اینکه مدتی است از فیض حضور حضرتعالی محروم گشته‌ام متاسفم ولی از اینکه در این مدت مورد الطاف خفیه الهی قرار گرفته بسیار خرسندم. علت اصلی تصدیع وقت عزیزتان علاوه بر تجدید محبت وارادت وسلام، یادآوردن مطالبی است که بیان آن را در این مقطع با ادبیات ناقص خودیک وظیفه شرعی می‌دانم.

قبل از ورود به مسئله اشعار می‌دارم که حضرتعالی در طول زندگی‌ام علاوه بر نقش سازنده وتربیتی اخوت نقش بارز یک معلم واستاد را داشته‌اید ومن همه چیز خود را مدیون الطاف ومطلوفتهای بی‌شائبه شمادانسته ومی‌دانم ولی امروز فراتر از مناسبات برادرانه ودوستانه مصالح انقلاب اسلامی مطرح است وچنانچه در ادبیات این حقیر صراحتی خارج از انتظار مشاهده فرمودید معذورم بدارید. نکته اول اینکه من امروز با من دیروز که در بیستم مهرماه ۶۵ باشما خدا حافظی کردم در یک مقیاس نمی‌گنجد من امروز دستخوش یک تحول وانقلاب روحی واخلاقی گشته وبسیاری از افقها که تادیروز برمن پوشیده مانده بود امروز گشوده شده ودیروز آن مسایل انقلاب وکشوروجهان را از روزنه‌ای مشاهده می‌کنم که تادیروز از آن عاجز بودم.

وباصطلاح اهل فن دیروز من برای خویشتن خویش موضوعیت قایل بودم در حالیکه امروز خود را در برابر عظمت بی‌کران رهبری انقلاب وقائم مقام معظم له ومعنویت متعالی انقلاب وملت ایثارگر لا شیئ محض می‌بینم. من حلاوت وشیرینی‌اینکه این روزها وشبها در خلوتگاه خود باخود وخدای خود احساس می‌کنم بالتمام عمرم برابری دارد وعظمتی که از بازگشت وتوبه خویش از سیاست بازی وموازنه بندیهای خطی وحب وبغض‌های سیاسی گذشته احساس می‌کنم باهیچ مقیاسی قابل سنجش نیست.

از اینروهیچگونه تعصبی در دفاع از گذشته خود احساس نکرده وباصراحت گذشته‌ها را محکوم می‌کنم.

نکته دوم: بتصور من آن تخیلات واهی که تادیروز دامن گیر ذهنیت من وشما نسبت به مسئولین کشور وانقلاب گشته بود ومولود تنگ نظریها، فقدان شرح صدروجو عمل زدگی بود یکسره محکوم گردیده واعلام می‌دارم چنین پندارهای ناشیانه بهیچ‌واقعیت امر تطابق نداشته ونه با موقعیت جنگ وتوطئه‌های بین‌المللی که علیه انقلاب عزیز درجریان است سازگار بوده است.

علاوه بر این آن گونه تحلیلها وتصورات غلط را بامحتویتی که انتظار میرفت در مکتب فیاض انقلاب کسب کنیم مطابق نمی‌دانم چه آنکه بنظر من یکی از اهداف عالیه انقلاب پرورش انسانهایی است که قابلیتها را به فعلیت رسانده وباعظمت روح وتعالی نفس به نوعی معنویت متعالی دست یابند که حوادث وجریانات روزمره نتواند حریم کبریایی روح آنانرا لخ پاسخ نماید.

نکته سوم: من بعنوان کسی که این راه را پیموده وبآخر رسانده وبه اندازه کافی تلخیها وناکامیهای آن راچشیده وبعدهم لغزشها واعترافات آن افتاده واکنون به اشتباهات گذشته خود واقف گشته است به حضرتعالی عرض می‌کنم آن فضائیکه مادر آن تنفس می‌کردیم وجوی‌که به ذهنیتهای خود حاکم ساخته بودیم فضا وجوی طبیعی واسلامی وانقلابی نبوده جز آنکه تصورات ما با واقعیات روزمره انقلاب وخط مقام رهبری انقلاب مدظله‌العالی هماهنگ ومنطبق نبوده است زیرا به تصور اینکه در حال خدمت به انقلاب وکشور هستیم اسیر توهماتی باطل وضعیف شده بودیم که از پی‌آمدها وعواقب وعمق آن غافل بودیم وهر کس به چنین جوی محصور گردد قادر به درک اشتباهات خویش نخواهد شد واکنون من با جو تازه‌ایکه در آن بسر می‌برم به ظلمت جو قبلی وقوف یافته‌ام.

نکته چهارم: اخوی عزیز گذشته‌ها گذشته است ولی اگر جنابعالی به مصداق روایت رحم‌الله امرا عرف قدره موقعیت حساس خود را بهتر درک می‌فرمودید واگر حالت بلاتکلیفی نهضتها ومارا که منشاء اینهمه گرفتاری شد زودتر مشخص می‌کردید واگر سوءتفاهماتیکه با بعضی مسئولین پیش آمده بود زودتر فیصله میدادید واگر جو ملاقاتها با شرح صدر وانفتاح سیاسی ساخته بودید وجسته الفنار وجریانات وجناحها خود را منطبق با دفتر می‌دانستند واگر با صراحت کامل به من نصیحت می‌فرمودید که به جریانات دفتر ومدارس فقیه عالیقدر نزدیک نشوم واگر... کار به اینجا نمی‌کشید اکنون که بحرانی این ثمره وضعیت سابق را مشاهده نموده‌اید استدعا دارم گذشته‌ها را چراغ راه آینده خود قرار دهید وانشاءالله قرار خواهید داد.

نکته پنجم: همانطور که خودتان بارها اشاره می‌کردید که حضرت امام مدظله‌العالی یک چهارچوب واحدی را از روز اول نهضت تاکنون برای خودشان انتخاب کرده‌اند وکلیه مسایل انقلاب وکشور را با معیارهای ثابت ولا یتغیر خویش سنجیده ومورد تجزیه وتحلیل قرار می‌دهند همه ماها که خود را مقلد وپیرو آن حضرت می‌دانستیم می‌بایست چنین شیوه ارزنده‌ای را پیشه‌خود می‌ساختیم نه اینکه بدنبال هر روز هر حادثه‌ای یک تحلیل جدید پیدا کرده وبا تحلیلهای متضاد روزانه خود را برسر چندراهی سرگردان سازیم اگر عقل ما آن کشش لازم را نداشت که

که باین نتیجه دست یابیم حداقل وظیفه‌ای بود که به خط رهبری انقلاب تعبد داشته وثبات قدم واستقامت در مواقف را از امام عزیز می‌آموختیم تا فعل وانفعالات ومسایل مستحدثه وجزر ومدهای سیاسی نتواند ماها را به انفعال کشانده وبه راه غلط سوق داده شویم. برادر عزیزم هنگامی که حضرت امام وفقیه عالیقدر دام ظلهماالعالی تاکید می‌کنند حفظ نظام سیاسی کشور واجب شرعی است طبعاً حفظ وحمایت از کسانی که با تائید مقام رهبری مسئولین اجرایی نظام شناخته شده‌اند (بفرض اینکه اختلاف سلیقه نیز با آنان داشتیم) نیز واجب می‌شود واگر ماها در یک چهارچوب شناخته شده ومورد تائید خط رهبری بطور ثابت قرار می‌داشتیم هرگز به انفعال وتذبذب در تحلیلها وتصورات خود نمی‌گشتیم.

اخوی عزیز، من نمی‌خواهم باز اشتباهات وغلط کاریهای خود را بگردن شما بیاندازم نه هرگز. زیرا اولا حضرتعالی از بسیاری از تخلفات من بی‌اطلاع بودید وثانیا در مواردی که دلسوزانه مرا نصیحت می‌کردید این من بودم که در اثر غرور وتعصب نفسانی به توصیه‌های شما گوش نمی‌دادم. ولی در بخش مسایل سیاسی کشور انصافا من خود را تابع رای وتشخیص حضرتعالی می‌دانستم واین وظیفه شما بوده است که مرا بهتر راهنمائی کنید. نکته ششم اخوی عزیزم، تخلفاتیکه من در مصاحبه خود اعلام کردم چه از قبل وچه بعد از انقلاب یک سلسله واقعیتهایی بوده است که متاسفانه در اثر القائات شیطانی وجود مرا فرا گرفته بوده ومن نه از روی جبر واکراه بلکه با رضایت کامل آنها را بازگو کردم تا عبرتی برای دیگران چه بسا هنوز در جو گذشته مازندگی می‌کنند باشد ودرعین حال مقدمه‌ای برای ساختن شخصیت جدید وسالمی برای آینده گردد. در خاتمه از اینکه مصدع اوقات گرانبهای شما گشتم پوزش طلبیده استدعا دارم سلام گرم را خدمت فقیه عالیقدر ابلاغ فرموده واز ناحیه من از ایشان عذرخواهی بفرمائید ودر دعا برای حل مشکلات مسلمین وبرطرف شدن گرفتاریها وپیروزی رزمندگان ایثارگر درجبهه ودوام عمر امام امت وبقیه فقیه عالیقدر سلامتی گرم به افراد خانواده‌ام، ابالبشیر وبشیر وبشری وخانواده خودتان ابلاغ فرموده وخصوصا مادرمان را مورد محبت قرار دهید.

والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین.

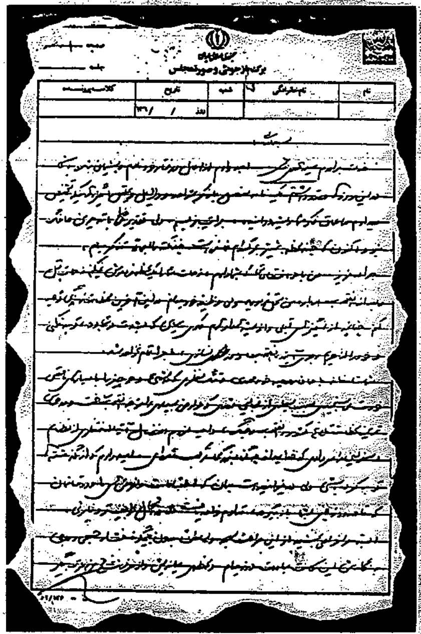

جمهوری اسلامی ایران
برگ بازجوئی و صورتمجلس
صفحه
جلسه

کلاسه پرونده	تاریخ	شهرت	نام خانوادگی	نام
	روز / ۱۳۶ /			

نامه سید مهدی هاشمی به آقای سید هادی هاشمی ۳

بسمه تعالی

خدمت برادرم سید هادی هاشمی. امیدوارم از احوال و رفتار خود نادم و پشیمان شده باشی. در این روزها قصد داشتم یک نامه مفصل با ذکر شواهد و دلایل و تحلیل انگیزه‌هائیکه تشخیص می‌دادم در اعمال فکر شما ریشه دوانیده برایت بنویسم ولی تقدیر خدا با تدبیر من هماهنگ نبود اکنون که چند لحظه بیشتر به مرگم نمانده است چند نکته را اجمالا تذکر میدهم.

برادر عزیز من با همه انتقاداتی که به شما دارم لوجه‌الله شما را یک لحظه فراموش نمی‌کنم زحمات قبل و بعد از انقلاب درباره من اعمال فرمودید ولی وظیفه خود می‌دانم در این آخرین لحظات زندگی توجه کنم چنانچه از انگیزه‌های قبلی و اندیشه‌ها و اوهام فکری سیاسی که بشدت در شما بود توبه نکنی و خود را از حریم رهبری آینده انقلاب دور نسازی، سرانجام خوبی نخواهد شد.

شما متاسفانه با همان روحیه خودمحوری و تنگنظری که داشتی و همه چیز را با معیارهای ناقص خودت می‌سنجیدی سبب بسیاری از فجایعی شدی که عوارض بسیاری را متوجه انقلاب ساخت و در حساسترین لحظات تاریخ کشور و انقلاب و جنگ دامنه لزوم انفصال آیت‌الله منتظری از نظام و مسئولین راسرمایه‌ای که خدا می‌داند چه گناه بزرگی مرتکب شدی. امیدوارم که از گذشته‌ها توبه کرده باشی ولی در غیر این صورت بدان که اشتباهات و لغزشهای ما و دوستانمان که تا حدود زیادی به شما باز می‌گردد تداوم خواهد یافت ولی در اشکال ظریفتر و تلخ‌تر. البته مرا خواهی بخشید از این صراحت لهجه ولی مسلما بدون هیچ گونه فشار جسمی و روحی به نگارش این کلمات مبادرت ورزیدم و لحظاتی بیاد بیاور و از سرنوشت تلخ من عبرت بگیر.

برادرم از قول من به اخویها و خواهران سلام برسان و التماسیکه در حق من داشتند در حق زن و فرزندانم دریغ مکن و در حقم دعا کن تا بلکه خدا مرا مشمول عفو خویش قرار دهد.

نزد خدا توبه کن و گذشته‌های خویش را جبران نما. در خاتمه از قول من به آیت‌الله منتظری کسی که پس از امام امت روحی فداه عشق و آرمان همه وجودم محسوب می‌شود سلام گرم خالصانه‌ام را ابلاغ کن و از سوءاستفاده‌هائیکه من خواسته یا ناخواسته از حریم ایشان و بیت معظم‌له نمودم از ایشان عذرخواهی بکن والسلام بامید دیدار در قیامت و در محضر عدل الهی.